

نقدی بر چالشهای گذشته و بررسی چالشگران کنونی ضد نظام جهانی سرمایه!

دو ادعائی که به مثابه مشت نمونه خروارند!

دیدگاه: بحران مالی نظام جهانی سرمایه!

کمونیستها و انتخابات نوع پارلمانی!

آموختن و به کار بردن تجارب انقلاب اکتبر هنر است!

کمونیستها انتخابات نوع پارلمانی را که ظاهراً "رای همهگانی" را با خود یکدک می‌کشد، نه به خاطر خود حق رای دهی همهگانی، بلکه زمینه‌های مشخص رای گیری و شیوه نمایندگی از رای مردم برای مدت چندسال و بدون کنترلی از جانب رای دهندهگان، عملی بوروکراتیک می‌دانند که هر چند سال یک بار توسط دولت سرمایه داران ترتیب داده می‌شود تا به نام مردم حکومت کرده و خود را نماینده قانونی آنها بشمارند. این شیوه را بورژوازی برای حفظ قدرت در دست خود و در لافاه داشتن "رای موافق مردم" ابداع نموده است و با هزاران حيله و نیرنگ و حتا در شرایط امروزی که اغلب کمتر از ۵۰٪ مردم در این گونه انتخابات شرکت می‌کنند،

آن را عین دموکراسی، خواست اکثریت و تکیه بر "رای همهگانی" قلمداد می‌کند. و جالب این که با وجودی که اکثر ساکنان کشورها را کارگران و زحمت کشان تشکیل می‌دهند، نمایندهگان پارلمانها و مسئولان بالای قوه مجریه در دولت، اکثراً از طبقات استثمارگر انتخاب می‌شوند و اگر هم اندکی از میان مردم برخاسته باشند، با دفاع از سیاستهای بورژوازی به این طبقه خدمت می‌کنند و منشاء طبقاتی‌شان اعتباری برای آنها به وجود نمی‌آورد (۱).

کمونیستها در مقابل بورژوازی، شیوه شورائی انتخابات را که شیوه‌ای مستقیم بوده

بقیه در صفحه دوم

ورشکستگی دیدگاه اپورتونیزم تاریخی!

اخیراً محمدعلی عموی از اعضای سابق کمیته مرکزی حزب توده ایران، طی سخنرانی در "موسسه مطالعاتی سیاسی - اقتصادی اندیشه" (۲۹ مهر ماه ۱۳۸۷) تحت عنوان "نقش چپ در حوادث مرداد ۱۳۳۲ - مندرج در سایت اخبار روز - پس از توضیح وقایع سالهای قبل از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مطالبی را از دیدگاه خود مطرح کرده است که خواسته یا ناخواسته بیان ورشکستگی دیدگاه اپورتونیستی، دنباله روانه و منفعلانه رهبری حزب توده در آن سالها است.

وی حتا پا را فراتر نهاده و با وجودی که رهبری حزب توده پس از کودتا و در اثر

فشارکادرها و اعضای باقیمانده حزب و تضادهای حاد درونی کمیته مرکزی، مجبور به تشکیل پلنوم چهارم شده و در آن دنباله روی خود را از بورژوازی ملی ایران به رهبری مصدق مورد نقد قرار داد، باز هم عموی از طریق مقایسه‌ی عمل کرد حزب توده و جبهه ملی، تلاش می‌کند که مسئولیتهای رهبری حزب توده را در قبال مقابله با کودتا هر چه سبکتر نماید و به توجیه دیدگاه ورشکسته دنباله روانه اپورتونیستی رهبری حزب توده از بورژوازی لیبرال ایران، پردازد. دنباله روی ای که، در یک

بقیه در صفحه سوم

بقیه در صفحه هفتم

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

بیانه پیشنهادی مشترک اتحاد بین المللی مارکسیستی - لنینیستی جنبش کارگری درباره روز حفظ محیط

زیست در ۶ دسامبر ۲۰۰۸

بیانه مشترک برای روز جهانی محیط زیست در تاریخ ۶ دسامبر ۲۰۰۸ اکتبر ۲۰۰۸

برای ایجاد یک جبهه متحد جهت نجات محیط زیست از دست سودجویان!

بقیه در صفحه هفتم



کمونیسست ها - بقیه از صفحه اول

و نماینده منتخب مردم هم قانونگذار و هم مجری قانون بوده و هرآن توسط شوراهای مردم قابل عزل است را دموکراتیک ترین شیوه انتخاباتی در مقابل پارلماناریسم، دانسته و با عمل کردن به این شیوه برای اولین بار در تاریخ، نماینده‌ی کارگران و زحمت کشان که هیچگاه از کار تولیدی و یا خدماتی شان جدا نیافتاده و پیوسته تحت کنترل توده‌های رای دهنده خود بودند، به مجلس قانونگذاری و تصمیم گیری وارد شدند و تصمیماتشان را بر اساس خدمت به منافع توده‌های منتخب خود گرفتند و نه برای بقای مثنی انگل سرمایه‌دار و استثمارگر و صاحبان وسایل تولید و مبادله.

اما مخالفت بنیادی کمونیستها با نظام و شیوه انتخاباتی نوع پارلمانی، به معنای امتناع کامل آنها از شرکت در رای‌گیریهای نوع پارلمانی نیست. کمونیستها از هر امکان اجتماعی که بورژوازی در جامعه برای حفظ سلطه‌اش اختراع کرده است، به منظور افشای عمل کرد بورژوازی باید استفاده کنند. به خصوص اگر این موسسات هنوز در انظار توده‌ها کاملاً افشا نشده و آنها برای بهبود وضعیت فلاکت بار خود به این نهاد باور داشته و معتقد باشند که از طریق شرکت در انتخابات نوع پارلمانی، می‌توانند به برخی از حقوق پایمال شده خود برسند.

کمونیسم علمی در این باره رهنمودهای دقیقی دارد. لنین طی سخنرانی درکنگره بین‌الملل کمونیستی در ۲ اوت ۱۹۲۰ (مجموعه آثار - جلد ۳۱) گفت:

"پارلمان نتیجه تکامل تاریخی است و تا زمانی که برای نابودی پارلمان بورژوازی قدرت کافی کسب نکرده‌باشیم، نمی‌توانیم آن را از میان برداریم. فقط به عنوان یک عضو پارلمان بورژوازی است که فردی می‌تواند در شرایط مشخص تاریخی علیه جامعه بورژوازی و پارلماناریسم مبارزه را آغاز کند. همان اسلحه‌ای که بورژوازی در مبارزه بکار می‌برد، باید از جانب پرولتاریا نیز بکار گرفته شود، لیکن با اهداف کاملاً متفاوت..."

بخشی از خرده بورژوازی پرولتریزه شده و کارگران عقب مانده و دهقانان خرده‌پا، تمامی این عناصر حقیقتاً فکر می‌کنند که منافشان در وجود پارلمان نهفته است. با این نظریه

باید از طریق فعالیت در پارلمان و بازگویی حقایق، مبارزه کرد تا به توده‌ها واقعیت امر ثابت گردد. تئوری صرف بر توده‌های عقب مانده اثر ندارد، آنها به تجربه عملی نیاز دارند."

بنابراین شرکت در پارلمانها و انتخابات نوع پارلمانی از نظر تاکتیک پیشبرد مبارزه طبقاتی در جوامع بورژوازی امری بنیاداً نادرست نیست. اما در کشور استبداد زده ایران، به جرئت می‌توان گفت که اگر انتخابات نوع پارلمانی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری معرف کاریکاتور مسخ شده‌ای از دموکراسی به معنای حکومت مردم است، در ایران صاف و پوست کنده انتخابات، معرف عمق وقاحت دیکتاتوری طبقاتی است و لذا کاریکاتور مسخ شده تری از کاریکاتور مسخ شده دموکراسی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته می‌باشد.

از جمله این که در قانون اساسی ایران در انتخاب ریاست جمهوری، اولین شرط این است که کاندید ریاست جمهوری باید رجل (بخوان مرد) مسلمان و پیرو مذهب شیعه ۱۲ امامی باشد. خود این اصل نشان می‌دهد که زنان که ۵۱٪ کل رای دهنده‌گان را شامل می‌شوند، حق کاندید شدن را ندارند. مسلمانان سنی مذهب که بین ۱۵ تا ۲۰٪ جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند حق نامزد شدن را ندارند. اقلیتهای مذهبی نظیر ارمنی‌ها، آسوریها، شیعه‌های ۷ امامی، بهائیه‌ها، یهودیه‌ها، زرتشتیه‌ها، پیروان اهل حق و غیره نیز که رای دهنده‌گان مرد آنها شامل ۷ تا ۱۰٪ کل رای دهنده‌گان می‌باشند نیز به حکم این اصل قانون اساسی از نامزد شدن معاف هستند. تا این جا حدود ۶۰٪ تا ۷۰٪ مردم ساکن ایران حق نامزد شدن را ندارند. این اولین جلوه از کاریکاتور مسخ شده‌تر دموکراسی انتخاباتی در ایران است.

دومین سد در مقابل کاندید شدن، سد شورای نگهبان است که باید صلاحیت کاندیدها را با توجه به منافی که هیئت حاکمه دارد مورد بررسی و تصویب قرار دهد. به طوری که بارها اتفاق افتاده است که صلاحیت کاندیدی در یک مرحله پذیرفته شده و در مرحله بعدی رد شده است. این بدان معنا است که در میان خودیها - یعنی مدافعان جمهوری اسلامی متکی بر اصل ولایت فقیه - نیز باید غربال صورت گرفته و بر اساس منافع سیاسی گروهائی که در هیئت حاکمه دست بالا دارند، افراد مشخصی فقط بتوانند نامزد

ریاست جمهوری شوند. سومین سد و شاید بزرگترین سد، دخالت خود ولی فقیه در انتخابات است. ولی فقیه حق هرگونه دخالت و جلوگیری از اجرای همان قانون ارتجاعی جمهوری اسلامی را دارد. وقتی که ولی فقیه حکم می‌دهد که مثلاً انتخاب محمود احمدی نژاد برای دومین بار در ۴ سال آینده مناسب است، مخالفت با این "حکم حکومتی" یعنی زیر پا گذاشتن نقش رهبر در قانون اساسی و گرفتار شدن در محاصره جناحهای دیگر هیئت حاکمه!

چهارمین سد مربوط به تقلب انتخاباتی می‌شود که جناحهایی که در دولت نفوذ دارند تمام حیل‌ها را از استفاده از آراء قلبی گرفته تا تغییر صندوقها به نفع کاندید مشخصی به کار می‌گیرند تا همانند شعبده‌بازها که ظاهراً از کاغذ ریزه های ریخته شده در کلاه کبوتر درمی‌آورند، کاندید مورد نظر خود را از صندوقها بیرون بکشند. در همین ارتباط مخالفت با داشتن پُست وزارت کشور توسط گردان در مجلس و تعویض آن در کمی بیش از نیم سال مانده به انتخابات دهمین ریاست جمهوری، فردی که از مدافعان احمدی نژاد بوده و در این مقام می‌توانست در خدمت به درآوردن نام احمدی نژاد از صندوقها نقش داشته باشد، نشانگر درجه بی اعتباری نه تنها شخص گردان به مثابه متقلبی که در پست وزارت کشور قرار گرفته، بلکه علامت رقابت شدید جناحهای مختلف هیئت حاکمه است در پیروز کردن نامزد خود، از طریق ممانعت تاحدممکن از تقلبهای رقیب.

بدین ترتیب، بازی انتخاباتی ریاست جمهوری و یا مجلس شورا، تنها و تنها در سطح هیئت حاکمه صورت گرفته و اکثریت عظیمی از مردم از شرکت در این بازی محروم می‌گردند و فقط به برخی از آنها اجازه داده می‌شود که تماشاگر این بازی باشند و با رای خود به تشویق این یا آن تیم وارد شده در بازی قدرت، بپردازند و آخر کار هم بالاخره وقتی جناحی رابرنده اعلام کردند، بعد از اتمام انتخابات غرولندهای جناحهای رقیب در سطح هیئت حاکمه شروع می‌شود که فلان جا و بیسار جا تقلب شده و پس از مدتی هم این سروصداها به دستور ولایت فقیه خاموش می‌شوند، چونکه در غیر این صورت و باحدت یابی اختلافات در درون هیئت حاکمه، به "عمود خیمه اسلام" ضربه وارد می‌شود!

باتوجه به نکات فوق، شرکت در چنین رای گیریها خاک پاشیدن در چشم

**ورشکستگی... بقیه از صفحه اول**

تندیج تاریخی مبارزات ملی و طبقاتی، نقش مخربی داشت.

بررسی این دیدگاه و آموختن از تجارب تاریخی، در شرایط کنونی که جنبش انقلابی کارگران و زحمت کشان ایران و جنبشهای دموکراتیک توده‌ای در حال رشد اند، و هنوز برخی دل به دنباله روی از بورژوازی لیبرال ایران بسته‌اند، برای ترسیم محملهای ضروری تئوریک و عملی جهت پیروزی در مبارزه علیه حاکمیت ولایت فقیه حامی سرمایه، اهمیتی اساسی دارد.

او می‌گوید: "انصاف را به دآوری می‌خوانم : چگونه است که سکوت و بی عملی مصدق و یارانش در جبهه ملی خدمت و "سکوت و بی عملی" حزب توده ایران "خیانت" گفته می‌شود؟ تاریخ حامل درسهای بزرگی است. حافظه تاریخی نه آن جعلیات کینه توزانه که منصفانه به دآوری می‌نشیند. حزب توده ایران هرگز در برابر اقدامات ضد مصدق دم فرو نبست و هر آنچه در توانش بود به کار گرفت... بسیاری از اعضاء و هواداران حزب خواستار مقابله با کودتاچیان بودند و این تمایل به ویژه در صفوف سازمان افسران حزب شدید بود و نگارنده خود در آن زمان عمیقاً معتقد به اقدام در برابر کودتاچیان بود. اما امروز به پایه‌های نگرش اراده گرایانه آن نظر باور دارم و انتقادات به آن زمان در این باب را وارد نمی‌دانم."

به قول لنین اپورتونیزم به سان مار بین نظرات ناسخ و منسوخ هم می‌پیچد، از طرح صریح و قطعی مسئله احتراز می‌جوید و پیوسته در جست‌وجوی رسیدن به نقطه منتجه قوا است. به خصوص اگر چاشنی این نظرات نیز اظهارات غیرواقعی و نادرست باشند.

اگر قبول داریم که در جامعه طبقاتی "هرکسی از ظن خود" که متعلق به طبقه یا قشر معینی است حرکت و یارگیری می‌کند، به انصاف نیز از همین دیدگاه برخوردار می‌نماید. طبیعی است که مدافعان عمل کرد مصدق به مثابه رهبر کبیرشان، جز توجیه عمل کرد وی نمی‌تواند باشند. مصدق قهرمان خدشه‌ناپذیر آنها است. به همین علت هم تاحدی با ادعاهای امپریالیستی دایر به خطر کمونیستی شدن ایران هم راه شده‌اند

انتخابات به شیوه پارلمانی و بر ملا شدن کَلکها و حیل‌گریهای درونی آن، ضمن استفاده از هر فرصت ممکن جهت افشای ماهیت قلبی این‌گونه انتخابات، به دفاع از انتخابات نوع شورائی بپردازیم که پیشرفته ترین شکل انتخاباتی است که بشریت مترقی تا به حال توانسته است کشف کند. و تا زمانی که درب بر روی همین پاشنه بچرخد، وظیفه‌ی کلیه نیروهای انقلابی و دموکراتیک است که یک صدا به تحریم فعال انتخابات بپردازند و خیمه شب بازی انتخاباتی را محکوم نمایند.

* * *

(۱) - توجه خوانندگان را به آخرین انتخابات پرسروصدای ریاست جمهوری در "دموکراسی نوع آمریکائی" از زبان تئورسینهای استراتژیست مدافع حزب دموکرات آمریکا و رسانه‌های جمعی، جلب می‌کنیم که نشان می‌دهد تاچه حدی انتخابات نوع پارلمانی در کشور های سرمایه‌داری قلبی و مزورانه است :

زیگنیو برژینسکی - مشاور امنیت ملی اسبق آمریکا در گفت و گو با "دویچه وله" آلمان:
از اوپاما انتظار تغییر نداشته باشید
- تغییر سیاست خارجی آمریکا اصلاً امکان‌پذیر نیست. اما در لحن آن امکان ایجاد تغییر وجود دارد. سیاست خارجی آمریکا مانند یک کشتی بزرگ پاری روی آبهای دنیا است، نمی‌توان مسیر آن را تغییر داد.

روزنامه "لس آنجلس تایمز" نیز نوشت :
بین قولهایی که رئیس جمهور جدید به مردم می‌دهد و آنچه که وی می‌تواند به مرحله اجرا در آورد، کیلومترها فاصله وجود دارد.
روسای جمهور پیش از اوپاما هم ثابت کردند که هرگز نتوانستند به قولهایی که داده بودند، جامه عمل بپوشانند.
تو خود حدیث مفصل در مورد ایران بخوان از این مُجمل !



مردم است و کشاندن آنها به بازی خطرناکی که از پیش برنده معلوم شده است. در کشور مذهب زده ایران به دلیل فقدان آزادیهای دموکراتیک، فقدان حق بیان آزاد، فقدان احزاب سیاسی دراپوزیسیون که حق شرکت در انتخابات را داشته باشند، و در شرایطی که حتا هرگونه انتقادی از دولت باعث مداخله مستقیم رهبر و دبیر شورای نگهبان و غیره شده و حتا جلو روزنامه های منتقد خودی راه می‌گیرند، ادعاهائی دایر بر شرکت در انتخابات نظیر ارزیابی سازش‌کارانه‌ی برخی از عناصر چپ تحت عنوان "استفاده از حق رای دهی به سود جریانات ملی به سود استقرار دموکراسی در ایران است" و یا تجویز گوشت دم توپ شدن جناحی از بورژوازی حاکم، اعم از بخشهای اصول‌گرا و یا لیبرال هیئت حاکمه؛ و یا مدال "تعهد ملی و اخلاقی" به خود دادن به خاطر توهم آفرینی در مورد شرکت در انتخابات توسط شورای فعالان ملی - مذهبی (اعلامیه ۱۲ آبان ۱۳۸۷ آنان) که هیچ تأثیری جز گرم کردن تنور انتخاباتی مستبدان مذهبی حاکم ندارد، تماشائی است.

در شرایطی که هرگونه درب ورودی به صحنه‌ی انتخاباتی آزاد، به روی مردم بسته شده است، تحریم فعال انتخابات تنها حربه‌ی موثر در شرایط ضعف جنبش انقلابی و دموکراتیک، در این سطح است که عمق انفراد رژیم و خیمه شب بازی آن را در انظار مردم ایران و جهان برملا می‌کند و قانونی بودن آنها را زیر علامت سؤال می‌برد.

باید با کار توضیحی وسیع در میان مردم، آنان را متقاعد نمود که شرکت در انتخابات به ضررشان تمام می‌شود. باید تاحدممکن از طریق گردهم آئی‌ها و تظاهرات، خیمه شب بازی انتخاباتی رژیم را افشاء نمود. مگر جز این است که در شرایط عادی و وجود حداقل آزادیهای دموکراتیک، شرکت در انتخابات عمده‌ها برای افشای ماهیت فاسد آن و حاکمان است. پس حال که از شرکت نیروهای انقلابی و آزادی خواه در مبارزه انتخاباتی جلوگیری می‌کنند، از طریق افشاگری در مورد قانون اساسی و هیئت حاکمه و رای‌گیری قلبی آنها، همان نتیجه را می‌توانیم به دست بیاوریم که در صورت راه یافتن به انتخابات مدنظر داشتیم.

امروز بعد از گذشت بیش از ۲۰۰ سال از



است. لذا آن چه که مورد نقد و طرد است هم بی عملی رهبری حزب توده است و هم بی عملی رهبری جبهه ملی و مشخصا شخص مصدق. و هر دوی این بی عملی ها خیانت به انقلاب ضدامپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران بودند.

انورخامه ای در جلد دوم کتاب خاطراتش: "از انشعاب تا کودتا"، مهر ۱۳۶۳ می نویسد:

"در شامگاه ۳۰ تیر هیچکس نمی توانست ببیند که مردمی چنین فداکار و جانباز که بادیست خالی و سینه عریان به میدان تانکها و مسلسلها و سرنیزه ها و دستگاه مجهز ارتش و شهربانی و ژاندارمری تحت تعلیم مستشاران آمریکائی می رفتند و با نثار بی دریغ خود بآبادن قربانیهای بی شمار توطئه دربار، هیئت حاکمه و استعمارگران انگلیسی و آمریکائی را درهم شکسته بودند، در مدتی کمتر از ۱۳ ماه چنان دچار ضعف و فتور گردند که مشتی رجاله در خیابانهای تهران به عربده کشی بپردازند و خاک مرگ بر سر این شهر و این کشور بریزند. هیچکس، به راستی هیچکس نمی توانست چنین افولی را به مخیله خود راه دهد که چگونه جنبش ملی در مدتی چنین کوتاه از آن اوج به این حضیض رسید (همانجا ص ۲۰۴).

باقر مومنی که خود عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده و لذا از کادرهای بالای آن حزب در آن زمان بود، می نویسد: "در آن لحظه زمانی (۳۰ تیر) بدبینی و بی اعتقادی ما به سیاستها و کارهای دولت مصدق و انتقادهای تند و تیز و خصمانه مانسبت به آن و همچنین برخوردهای خشونتبار طرفداران مصدق به حزب، ما را به این گونه حوادث تاحدود زیادی بی تفاوت کرده بود ولی آخر مردم و توده ها از همان چهار روز پیش در کوچه ها و خیابانها دستجمعی نفرت خود را از دولت جانشین آن فریاد می زدند" (همانجا، ص ۲۰۶) "اعضای حزب به صف پیکار پیوستند، اما بسیاری از مسئولان حزبی و از جمله ما همچنان به رتق و فتق امور پیش پافتاده مشغول بودیم" (همانجا، ص ۲۱۲)

و بالاخره مومنی در آن زمان چنین می اندیشید: "اما چرا از رهبری حزب توده ایران پیمای نمی آید. حزب طبقه کارگر که دیگر بورژوازی ملی لیبرال نیست که از حضور مردم در میدان، از "جنگ داخلی" و از خونریزی - که از مدتها پیش در جریان بود - بیم داشته باشد؛ ماکه

مرداد افسران دیگری از حزب به صورتی غم انگیز بی عمل ماندند، چراکه این افسران باز هم نشسته بر تانکها و در انتظار دستور حمله به کاخ شاه، وقت گذراندند، در حالی که از سوی کودتاچیان برای حمله به منزل مصدق که در همان حوالی بود فرستاده شده بودند و وقتی که دستوری دریافت نکردند و اراذل و اوباش چاقوکش و لومپن سر رسیدند، مجبور به انجام چند شلیک هوائی شدند!

به تاریخ رجوع کنیم: مگر در انقلاب ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ روسیه (یا ۷ نوامبر به تاریخ جدید) کارگرانی که به کاخ زمستانی در پترزبورگ حمله کردند تا دندان مسلح بوده و توپ و تانک داشتند؟

مگر در قیام اروپائیزی در چین و شروع جنگ پارتیزانی در کوهستان چینگان دهقانان و کارگران و کمونیستها غرق در اسلحه بودند؟ مگر جنگ پارتیزانی در جنوب ویتنام با یک تفنگ ابتدائی شروع نشد؟

کلا در کجای جهان ما جائی سراغ داریم که نیروهای انقلابی با ابتدائی ترین وسائل جنگی مبارزات خود را علیه مرتجعین و امپریالیسم پیش نبرده اند؟! مگر جز این بود که امپریالیستها و عوامل مزدور آنها، به برکت اطلاعاتی که خود حزب توده به مردم داده بود و به یمن مبارزات ضد استعماری و آزادی خواهانه مردم، به شدت منفرد شده بودند و توطئه های شان یکی بعد از دیگری برملا می شد و لذا بهترین لحظه برای مقابله با تعرض ارتجاعی آنها بود؟

به همین علت شعار "تبدیل کودتا به ضدکودتا" شعار درستی بود که می بایستی به مرحله ی عمل درمی آمد. ولی رهبری بی اراده و دنباله رو حزب توده نشان داد که فقط استاد حرف زدن و اتهام زنی است و نه اهل میدان مبارزه رو در رو!

آقای عمویی درک درستی از اراده گرائی هم ندارد. گوئی کمونیستها فقط زمانی دست به کاری می زنند که ضدانقلاب آماده تسلیم باشد و تنها چنین کاری اراده گرائی نیست؟! در زمانی که توده ها با رژیم سلطنتی و امپریالیسم خط کشی کرده بودند و از جان خودشان در مبارزه علیه این ضدانقلاب داخلی و خارجی مایه می گذاشتند و بدنه حزب هم انتظار حرکتی انقلابی از جانب رهبری را داشت، و حتا توده های طرفدار نیروهای ملی نیز در سطوح مختلف آماده مبارزه بودند، پس در چنین وضعیتی، سازماندهی مبارزه را اراده گرائی خواندن حرف مفتی

تا سکوت و بی عملی مصدق را در آن بزنگاه تاریخی قابل قبول کنند! اما برای حزبی که خود را "حزب ترانزویین طبقه کارگر"، "بزرگترین حزب خاورمیانه"، "حزبی که وارث و ادامه دهنده راه پرافتخار حزب کمونیست ایران" جا می زد؛ و در یک کلام حزبی که باین القاب دادنها به خود می بایستی بدون هراس از مشکلات و سختیها، پرچم مبارزه تا آخر را علیه ارتجاع داخلی و امپریالیسم استوارانه به دست گرفته و انقلاب را با قدرت تمام به پیش می بُرد، "سکوت و بی عملی" در سر آن بزنگاه تاریخی اختیار کرد - به خصوص که این سکوت به دلیل این که از مدتها پیش شعار "کودتا را به ضد کودتا تبدیل خواهیم کرد!" را تبلیغ می نمود، معنا دار بوده و حاوی پیامی تلخ می باشد - این امر نشان می دهد که این ادعاها و القابها که بر ازنده یک حزب واقعی و انقلابی کمونیست بود، در نظر رهبری حزب توده جا و مقام شایسته ای نداشت.

آقای عمویی در این گفتار خود از "دست خالی" بودن حزب در مقابله با "تانکها و توپهای کودتاچیان" سخن به میان می آورد تا بی عملی رهبری حزب را توجیه کند و این ادعا را تا بدانجا کش می دهد که خواست توده حزبی و سازمان افسری و حتا خودش را در دست زدن به مقاومت در برابر کودتاچیان، به اراده گرائی نسبت می دهند!

مگر در ۲۳ تیر و ۳۰ تیر ۱۳۳۱ مردم انقلابی و مبارز ایران عزم خود را در مبارزه علیه امپریالیسم و عوامل آن در ایران و به ویژه دستگاه سلطنت، نشان دادند و "کشتییان" مفلوک رژیم سلطنتی را به عقب نشینی و تسلیم وا نداشتند! و چه طور شد که یک سال و اندی بعد همین توده ها به میدان مبارزه فراخوانده نشدند، چون که گویا دست شان خالی بود؟!

مگر داشتن سازمان نظامی با بیش از ۶۰۰ افسر و درجه دار که برخی از آنها در روزهای پرتلاطم ۲۵ تا ۳۰ تیر حماسه آفرینند - نظیر سرهنگ حبیب پرمان از هواداران حزب توده ایران که در ۳۰ تیر سوار بر تانک دستور حمله به تظاهرکنندگان را داشت. اما با تشخیص درست خود در میدان سپه به جای شلیک به سوی مردم از تانک خارج شده، پاگونها را خود را کنده و نعره زد که من به سوی مردم شلیک نمی کنم و خود را تسلیم مردم کرد و بر عزم مبارزاتی مردم افزود (به نقل از تاریخ و سیاست - باقر مومنی ص ۲۱۶ تیرماه ۱۳۸۷) - اما در روز ۲۸



خان با حزب کمونیست خبر داشتند و می دانستند که در مراحل حساس، آنها به انقلاب خیانت می کنند و به دشمنی با کمونیستها برمی خیزند. اما علارغم این تجربه باز هم در مقابل بورژوازی لیبرال ایران زانو زدند.

امروز که ورشکسته‌گی دیدگاه اپورتونیسیم تاریخی رهبری حزب توده که نهایتاً سر از آخور رویزیونیسیم مدرن خروشجفی درآورده و سپس در خدمت رژیم ولایت فقیه قرار گرفت، نشان می دهد که حزب راستین کمونیستها تنها زمانی قادر به رهبری انقلاب خواهد شد که پایگاه اساسی اش طبقه کارگر و زحمت کشان باشد و برای تحقق انقلاب پرولتاری همت گماردوگوش به ندهای انقلابی آنان بدهد و نه برعکس. وگرنه حزب طبقه کارگر به مثابه ابزاری در خدمت طبقات غیر پرولتاری درآمده و وقتی هم که تاریخ مصرفش توسط این طبقات تمام شد به سلاح خانهای سرکوب اینان فرستاده می شود تا خطری از جانب کمونیستها تهدیدش نکند.

این امر طلب می کند که:

اولاً کمونیستها باید در حزب واحد و سراسری خود متحد شوند و تفرقه در صف کمونیستها را طرد کنند و آن را اخلاص طبقات ضدانقلابی در امور پرولتاریا تلقی نمایند؛

ثانیاً طبقه کارگر و زحمت کشان در تجمعیات توده‌ای و سراسری خود باید متحد شوند.

ثالثاً اینان در صف اول مبارزه برای سرنگونی نظام ارتجاعی سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم مجدانه مبارزه نمایند.

در چنین حالتی است که نیروهای متزلزل طبقات غیرپرولتاری نیز به منظور حفظ موقعیت اجتماعی شان به سوی پرولتاریا خواهند آمد و بدون شک جناحی از آنان نیز، در صف ضدانقلاب و مقابله با کمونیستها قرار خواهند گرفت.

چنین است درس تاریخ انقلابی و پیشرو که توسط رهبران کبیر پرولتاریا تدوین شده و انقلابیون پیشرو کمونیست، با نثار جان شان، صحت این دیدگاه علمی و انقلابی را به ثبوت رسانیده اند.

ک. ابراهیم - ۱۵ آبان ۱۳۸۷



علمی، بورژوازی متوسط، به دلیل موقعیت اقتصادی متزلزل و خصلت استثمارگرانه اش، پیوسته نوسانی عمل می کند و لذا این حزب پیشرو طبقه کارگر است که باید اساساً با تکیه به نیروی کارگران و زحمت کشان در مبارزه پیش قدم و رهبر باشد. به همین علت وقتی مومنی عامل اصلی شکست را متوجه مصدق و بورژوازی ملی می کند، راه خطا می رود. گوئی قرار بوده است که بورژوازی ملی تا به آخر علیه ارتجاع و امپریالیسم بجنگد. او فراموش می کند که در عصر امپریالیسم، انقلابات ضدامپریالیستی و دموکراتیک، بدون رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست با شکست مواجه می شوند. کما اینکه انقلابات مشروطیت و بهمن ۵۷ هر دو در تحقق این دو هدف ناموفق مانده و در نیمه را با شکست مواجه شدند. بنابراین روی داد ۲۸ مرداد نشان داد که حزب توده فاقد کیفیت کمونیستی بوده است.

مائو در تحلیل طبقاتی از جامعه چین ۲۷ سال قبل از وقوع کودتای ۲۸ مرداد (۱۳۳۲) ۱۹ اوت (۱۹۵۳) در مارس ۱۹۲۷ نوشت:

بورژوازی متوسط: این طبقه نماینده مناسبات تولیدی سرمایه داری چین در شهر و روستا است. از بورژوازی متوسط بطور عمده بورژوازی ملی فهمیده می شود؛ موضع گیری بورژوازی متوسط نسبت به انقلاب چین متضاد است: این طبقه زمانی که از ضربات سرمایه خارجی و ستم دیکتاتورهای نظامی رنج برد، ضرورت انقلاب را حس می کند و جنبش انقلابی ضدامپریالیستی و ضد دیکتاتورهای نظامی را تایید می نماید؛ ولی وقتی که پرولتاریای داخلی متهورانه در انقلاب شرکت جوید و پرولتاریای بین المللی نیز از خارج فعالانه به انقلاب یاری رساند و در نتیجه بورژوازی متوسط حس کند که انقلاب آرزوی طبقه اش را در رسیدن به موقعیت بورژوازی بزرگ مورد تهدید قرار می دهد، نسبت به انقلاب تردید می نماید. بورژوازی متوسط از نظر سیاسی طرفدار برقراری حکومتی است که فقط زیر سلطه یک طبقه، یعنی بورژوازی ملی قرار گیرد. (مائو - آثار منتخب - جلد اول - صص ۱۶ و ۱۷ - چاپ پکن)

تجربه‌ی انقلاب بورژوا دموکراتیک در ایران نشان داد که نیروهای بورژوازی متوسط هژمونی طلب تر از آنند که حاضر به قبول رهبری پرولتاریا گردند، در حالی که به راحتی با جناح بورژوازی بزرگ و امپریالیسم وارد معامله می شوند. رهبری حزب توده از شکست جنبش جنگل و ضدیت نیروهای کوچک

می دانیم استبداد و استعمار پس از غلبه بر نیروهای ترقیخواه نه تنها خونها خواهد ریخت بلکه جامعه ما را به عقب خواهد برد و زندگی را بر مردم تیره خواهد ساخت.

معلوم شد که رهبری حزب پیشرو و انقلابی که از مدتها پیش عنوان فرعی "حزب طبقه کارگر" را یدک می کشد و مدتها آمادگی خود را برای مقابله با نیروهای کودتا اعلام داشته بود، در انتظار رهنمود و دستور العمل رهبر لیبرال بورژوازی ملی دست روی دست نهاده و ... زانو زده است" (همانجا - صص ۲۳۷-۲۳۸)

"این موفقیت آسان (منظور موفقیت کودتا است - ن) ... بیشتر از آنچه که ناشی از قدرت نظامیها و سازماندهی آنها علیه جنبش باشد، از بی برنامه‌گی و سردرگمی و ناکارآمدی و عدم آمادگی رهبری جنبش برای برخورد جدی و قاطع با مخالفان در بزنگاههای حوادث و همچنین تردید و متزلزل این رهبری آب می خورد. به این ترتیب شکست جنبش در وهله اول برعهده مصدق بود که جنبش در او خلاصه شده بود، در مراتب بعدی به نیروهای وفادار به او و به جنبش و بالاخره در مرحله سوم به حزب توده ایران مربوط می شد." (همانجا - ص ۲۴۶)

باتوجه به آنچه که گذشت، انصاف طلبی عمویی بی معناست. مردم ایران و به ویژه کارگران و زحمت کشان که بیش از همه چوب کودتا را خوردند، نه از بورژوازی ملی که از مدعیان "حزب طبقه کارگر"، انتظار مبارزه تا به آخر را داشتند و تسلیم طلبی رهبری حزب توده را در برابر بورژوازی ملی و مصدق، خیانت به آرمان خود می دانستند و تضرع طلبی عمویی را هم که حزب خودش را در آن زمان "دست خالی" معرفی می کند و وادادگی خود را عمومیت می دهد اکنون با پوزخند جواب می دهند. زیرا در جریان مبارزه طبقاتی، آنان هر لحظه درگیر جنگ مرگ و زندگی با سرمایه داران و مرتجعین و دولتهای پشتیبان آنها، بادستان پینه بسته شان می باشند و از مبارزه هراسی به دل راه نمی دهند.

در عین حال ارزیابی محفانه مومنی نیز از وضعیت اسف انگیز رهبری حزب توده و نیروهای ملی متاسفانه تا بدان حد تعمق نمی یابد که صراحتاً بگوید از بورژوازی ملی بیش از آن نمی شد انتظار داشت. بنا به شواهد تاریخی و آموزش کمونیسم



آموختن. بقیه از صفحه اول

در برخورد به تضادهای طبقاتی موجود در جهان، جای برحسته‌ای را به‌مقابل با سوسیالیسم تازه متولد شده بدهند. اینان تمام تلاش خود را جهت خفه کردن رشد انقلاب سوسیالیستی درنطفه بکاربرند. از آغاز شروع انقلاب اکتبر ارتجاع داخلی و جهانی متحداً برای به شکست کشاندن و نهایتاً نابودی کودک سوسیالیسم، سوگند یاد نمودند و از طریق محاصره شوروی توسط ارتشهای ۱۴ کشور امپریالیستی، وحدت نامقدسی بستند و بهیاری ضدانقلاب داخلی و ژنرالهای منفور ارتش تزاری که به جنگ داخلی دست زده بودند، برخاستند.

قبل از انقلاب، حزب بلشویک به رهبری لنین قدم به قدم پراتیک انقلابی کارگران و زحمت کشان روسیه را جمع‌بندی نموده و پایه سترک تئوریک برای پیشروی انقلاب فراهم ساخته بود. سیاستها و تاکتیکهای مشخص را بادقت بی نظیری تدوین نموده و ضمن حفظ و دفاع سرسختانه از اصول پرولتاریا، باحداکثرنرمش پذیری در تاکتیک چون تنی واحد رهبری مبارزات ضد تزاری و ضد سرمایه‌داری لیبرال را باقاطعیت هدایت کرده و در فرصت مناسب قدرت ارتجاعی و سازشکار کرنسکی و شرکاء را از طریق قیام قهرآمیز کارگران سرنگون ساخت و عصر حاکمیت پرولتاریا را به جهانیان تحت استعمار و ستم اعلام نمود.

لنین یکی از شرایط اساسی موفقیت بلشویکها را چنین توصیف کرد: "پیروزی بر بورژوازی، بدون یک جنگ طولانی، سرسخت و مرگ و زندگی، جنگی که مستلزم پایداری، انضباط، استقامت، تزلزل ناپذیری و وحدت اراده است، امکان‌پذیر نیست. بازهم تکرار می‌کنم که تجربه‌ی دیکتاتوری پیروزمند پرولتاریا در روسیه به کسانی که قادر به تفکر نیستند، با کسانی که درباره‌ی این مسئله نیاندیشیده‌اند، به وضوح نشان داد که مرکزیت بی‌چون و چرا و انضباط بسیار شدید پرولتاریا یکی از شرایط اساسی پیروزی بر بورژوازی است. در این باره غالباً تامل می‌نمایند. ولی

به هیچ‌وجه به حدکافی تعمق نمی‌ورزند که معنای این مطلب چیست؟ و در چه شرایطی این امر امکان‌پذیر است؟ آیا بهترینست شادباشهای خطاب به حکومت شوروی و بلشویکها بیشتر با تحلیل کاملاً جدی علل این موضوع توأم گردد که چرا بلشویکها توانسته‌اند انضباطی را که برای پرولتاریای انقلابی ضروری است، بوجود آورند؟ ("بیماری کودکی" چپ روی" در کمونیسم - آثار منتخب دریک جلد - ص ۷۳۶)

جنبش کمونیستی ایران در زمره‌ی بی انضباطترین در صف جهانی پرولتاریا است که از روحیات آنارشیستی و لاقیدی خرده بورژوائی نسبت به تئوری و پراتیک کمونیستی شدیداً رنج می‌برد. تعداد تشکلهای کمونیستی روز به روز در حال افزایش است. انشعابات جای اتحادهای پرولتری را گرفته است. در داخل کشور کارگران در شرایط به غایت استبدادی و سرکوب‌گرایانه رژیم جمهوری اسلامی، که تا حد ایجاد جو جنگ داخلی با مردم به بهانه‌ی ایجاد امنیت شهروندان، پیش رفته‌است خط وحدت صف خود را در پیش گرفته‌اند و تشکلهای چپی که داعیه‌ی درس دادن به طبقه‌کارگر را دارند، راه جدائی و تجزیه جنبش کارگری را به حکم دیدگاههای یک جانبه‌ی خود و عدم توجه به نیازهای سازمان یابی طبقه‌ی کارگر در پیش گرفته‌اند. احزابی که مدعی حزب پیشرو طبقه کارگر بودن را در شیورهای تبلیغاتی خود جار می‌زنند، فراوانند. تشکلهائی که جنبش هدایت شده طبقه کارگر را، تحت بهانه‌ی وجودتضاد در درون طبقه کارگر، نفی نموده و ایجاد ستاد رهبری کننده واحد پیشرو طبقه کارگر را فرقه‌گرایی می‌نامند و عملاً از تز رویزیونیستی "جنبش به خاطر جنبش" دفاع می‌کنند با شلاق پوسیده رویزیونیستی به جان جنبش کمونیستی مدافع وحدت پیشروان پرولتاریا در حزب واحد کمونیست افتاده‌اند. در واقع امر چه آنانی که خود را حزب کمونیست واحد ایران می‌دانند و چه آنانی که پلورالیسم تشکیلاتی را جار می‌زنند، در عمل در یک صف قرار گرفته و ادعاهای شان، به ایجاد وحدتی آهنین در صف پرولتاریای پیشرو، ضربات سختی وارد می‌آورد.

جنبش کارگری ایران که از بدو تشکل یابی در پیوندی فشرده با پیشروان کارگری که در حزب کمونیست ایران متشکل شده بودند، قرار گرفته بود، امروز نیز بدون وحدت پیشروان اش در تفرقه باقی خواهد ماند و اگر هم بتواند تشکلی سراسری بوجود آورد، این تشکل نه از چارچوب رفرمیستی یا را فراتر خواهد گذاشت و نه به دلیل اخلاص فرقه‌های پلورالیسم طلب، خواهد توانست وحدت خود را حفظ کند.

مسئله ساده است. آیا پیروزی انقلاب پرولتاریائی اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، بدون رهبری حزب بلشویک امکان پذیر بود؟ همین حقیقت ساده نباید ما را به این نتیجه برساند که نقش رهبری واحد در مبارزات پرولتاریا چه اهمیت بزرگی در پیروزی این مبارزات دارد؟ در کجای جهان انقلابات پرولتری بدون رهبری حزب پرولتاریا به پیروزی رسیده‌اند؟

کسانی که از گفتار مانیفست حزب کمونیست مارکس و انگلس برداشت یک جانبه کرده که گویا کمونیستها فرقه‌ای جداگانه نیستند، چون که طبقه کارگر از اقلات متفاوتی تشکیل شده‌است با منافع معین خود و ایجاد حزب واحد کمونیست عین فرقه‌گرایی است و جنبش متمرکز و دارای ستاد رهبری کننده واحد مضروبده و به سنایش از پلورالیسم تشکیلاتی کمونیستها می‌پردازند، آگاهانه و یا ناآگاهانه آب به آسیاب بورژوازی و خرده بورژوازی ایران و حتماً امپریالیسم می‌ریزند که خواستار متفرق ساختن هر چه بیشتر جنبش کارگری می‌باشند.

کسان دیگری که از مبارزه ایده‌ئولوژیک اصولی درون جنبش کارگری و مشخصاً درون تشکیلات کمونیستی، مفهوم انشعاب را برداشت کرده و با بروز هر اختلافی، تشکلهای را به سوی انحلال سوق می‌دهند، در حالی که می‌توان مبارزه ایده‌ئولوژیک را در درون هر تشکلی پیش برد و انشعاب تنها زمانی قابل توجیه می‌گردد که خط مشی غیر اصولی و ضد پرولتری بر آن تشکیلات حاکم شود، اینان نیز انحلال طلبی را در صف پرولتاریا نمایندگی می‌کنند.

امروز جنبش کمونیستی ایران، قبل از این که به ریزه‌کاریهای چه‌گونه‌گی ساختمان سوسیالیسم و پیشبرد دیکتاتوری پرولتاریا و دموکراسی پرولتاریا بپردازد باید به مقدماتی که برای رسیدن به انقلاب سوسیالیستی لازم و ضروری هستند توجه نماید و با کمال وجدان کمونیستی، آموزشهای

فراکسیونیسم و انشعابگری بیگانه با کمونیسم است!



کمونیسم علمی را در عرصه‌ی ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیلاتی و سبک کاری به‌کار ببندد.

چنین است درس اولیه و مهمی که از پیروزی انقلاب اکبر باید بیاموزیم و نه تنها آن، بلکه عمدتاً آن تجربه را با توجه به شرایط مشخص ایران به اجرا درآوریم. این امر به ویژه در شرایط کنونی جهانی که بحران عظیمی سراسر جهان سرمایه‌داری را به لرزه درآورده و بیش از پیش آموزشهای کمونیسم علمی حقانیت خود را در انظارجهانیان نشان داده‌اند و پرولتاریا و توده‌های انقلابی در سراسر جهان بیشتر و بیشتر دست به مبارزه زده‌اند، به صورت امری مبرم در برابر کمونیستهای جهان و مشخصاً در ایران قرار دارد.

روشن فکران کمونیست که خیال تئوری پردازی دارند، قبل از این که به این کار بپردازند، باید مقدمات طبق روش علمی، آموزشهای کمونیسم علمی را در پراتیک مبارزه طبقاتی و لذا در عمل به کار ببندند و با جمع بندی از تجارب انقلابی پرولتاریا، احتمالاً به آموزه‌های جدیدی برسند و نه اینکه بی تفاوت به پراتیک و تئوری پرولتاریا و به کمک ذهن خود دست به تئوری سازی بزنند. چنین کاری جز توسعه‌ی ذهنی گری و عامی گری در جنبش کمونیستی نتیجه‌ای ببار نخواهد آورد. کمونیسم علمی، علم رهائی پرولتاریا است و با علم نمی توان سهل انگارانه برخورد نمود.

انقلاب اکبر در قلب پرولتاریا و توده‌های تحت استثمار و ستم جهان جای‌گاه شایسته‌ای دارد و مشعل امید بخش فردا است. از درسهای این انقلاب کبیر بیاموزیم و آنها را در عمل به‌کار ببندیم.



بیانیه... بقیه از صفحه اول

۱. جهان در اثر تغییرات سریع زیست محیطی در انتظار یک فاجعه عمومی بسر می برد.

در عرض ۲۰ سال گذشته بر تعداد سوانح طبیعی به شدت افزوده شده که دلیل آن تغییرات محیط زیستی جهانی بوده است. تعداد قابل ملاحظه‌ای از ساکنان کره زمین قربانی مستقیم تغییرات زیست محیطی و

نابودی محیط زیست می باشند. کشورهای فقیر و توده‌های وسیع مردم بار نابودی محیط زیست را بر شانه‌های خود حمل می کنند.

رشد سریع فاجعه محیط‌زیستی به‌زمینه‌های حیاتی زندگی انسانی چنگ انداخته است. اثرات آن در کشاورزی، دراستفاه از دریا، جنگل‌ها، مسمومیت خزنده گان توسط مواد شیمیایی و گازهای سمی، و رشد کوه‌های آشفال، به واقعیت غیر قابل انکاری تبدیل شده است.

مهمترین علت این تغییرات عظیم محیط زیستی، رشد شدید گازهای تهدید کننده محیط زیست، نظیر گاز کربنیک، اکسید ازت و گازمتان و نابودی منابع طبیعی است.

در کوتاه مدت زمانی، ۴۲ درصد از ساکنان کره زمین دچار کم آبی مزمن خواهند شد و از صحرای خشک درحال رشد، خواهند گریخت. در حالی که هم اکنون در بخش دیگر کره زمین، تمامی جزایر و سواحل از سوی توفان و سیلاب‌ها تهدید می شوند.

امپریالیسم آمریکا بزرگترین دشمن محیط زیست، خود را برای مقابله با پناهندگان محیط زیستی و از طریق بکارگیری اسلحه‌های تضعیف شده‌ی هسته‌ای، آماده می کند.

۲. این وضعیت، ضرورت مقاومت فعالانه‌ی توده‌ای و بین‌المللی بر علیه جنایات محیط زیستی امپریالیستی را طلب می‌کند که چالشی است برای ایجاد جنبش محیط زیستی فرا کشوری و فرا قاره‌ای.

سرمایه جهانی، در کنار سیاست ضد محیط زیستی امپریالیستی که تنها در حرف به حفظ محیط زیست پرداخته و در عمل در خدمت تسلط بر جهان فعالیت می کند، با به کارگیری امکاناتش به مانعی در برابر جلوگیری از نابودی محیط زیست تبدیل شده است.

جنبش خرده بورژوازی محیط زیستی سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در اثر تسلیم شدن به سیاست‌های ضد زیست محیطی امپریالیستی، متلاشی و خود را محدود به تمنا و تقاضاهایی مانند کنفرانس‌های مشترک سازمان ملل و تراست‌ها کرده است. به این ترتیب، جنبش خرده بورژوازی محیط زیستی به وسیله‌ای جهت پیش برد سیاست‌های سوء استفاده از منابع طبیعی در خدمت تراست‌های بین‌المللی تبدیل شده است.

با توجه به این سیاست‌های ضد محیط‌زیستی امپریالیستی، جنبش دفاع از محیط زیستی

جهانی نو بوجود آمده است. در بسیاری از کشورها مقاومت‌های وسیع توده‌ای رادیکال، صورت می گیرد.

در کشورهایی که از سوی امپریالیست‌ها استثمار و سرکوب می شوند، این مبارزه در موارد زیادی با مبارزه علیه غارتگری نئوکولونیالیستی و نابودی محیط زیستی ناشی از غارت منابع طبیعی، پروژه‌های انتقال سوخت فسیلی، و صادرات زباله و به خصوص زباله‌های سمی، کشت تک محصولی و غیره گره خورده است.

مبارزه برای حفظ محیط زیست می‌بایست با مبارزه ضد امپریالیستی بر علیه شرکت‌های چند ملیتی و در راستای مبارزه برای رهائی ملی و اجتماعی از این کنسرن‌ها و دولت‌های‌شان، پیوند بخورد.

۳. بحران جهانی محیط زیست، محصول کناری نظام سرمایه داری است.

با غلبه تولید سرمایه داری، رابطه انسان و طبیعت دچار تغییرات اساسی شد. رابطه و تاثیر گذاری انسان بر طبیعت برای اولین بار شکل جدیدی به‌خود گرفت که نابودی طبیعت را ممکن ساخت.

کارل مارکس در اثر خود "کاپیتال" بر این قدرت ویران گر تاکید کرد: "تولید سرمایه داری با خود چنان راه کارها و ترکیب پروسه تولید اجتماعی را بوجود آورد که تمامی سرچشمه‌های ثروت اجتماعی را به خاک سپرد: کره زمین و کارگران" (مجموعه آثار - جلد ۲۳)

بحران محیط زیست خود ناشی از بحران عمومی سرمایه داری است که باید از طریق مقاومت و مبارزه فعال بر علیه سیاست‌های امپریالیستی، با آن به مقابله پرداخت. در این رابطه مقابله پی گیر بر علیه شرکت‌های چند ملیتی ضروری شده است که مانع رشد و بکار گیری تکنیک‌های جدید و روش‌های جدید تولیدی می‌شوند که که مع الوصف قادر نیستند از رشد نیروهای تولیدی جدید در مدار بسته تکنیک‌شناسی جلوگیری کنند.

محققین در حال بررسی زمینه "بیونیک فرا رشته‌ای" می باشند که پیوندی مابین محیط زیست و تکنولوژی را باید فراهم آورد. حفاظت واقعی و گسترده محیط زیست تنها زمانی ممکن است که مسئولان و سودجویان سرمایه جهانی از قدرت بزیر کشیده شوند. به همین دلیل مبارزه بین‌المللی مارکسیستی-لنینیستی حفظ محیط زیست، باید بی وقفه با مبارزه برای یک بدیل سوسیالیستی، همراه شود.





مدام علیه نظام جهانی صورت می گیرند ، تبدیل می سازد . بدون تردید هر شورش و قیامی که به خودی خود مترادف با انقلاب نیست، ولی می تواند تحت شرایطی به انقلاب منجر گردد. تاریخ نشان می دهد که در جوامع مختلفی بعضی از این شورش ها به انقلاب تبدیل شده اند . چین در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ می تواند به عنوان یک نمونه چشمگیر مورد بررسی قرار گیرد. فرمول بندی یک چالش بزرگ توسط کمونیست های چین تحت نام " محاصره شهرها از طریق دهات " در آن زمان یک استراتژی تند و افراطی در سطح کشوری بود. ولی امروزه به مثابه یک استراتژی جهانی در جهت گذار از سرمایه داری جهانی به مرحله استقرار سوسیالیسم جهانی ، باید مبارزات توده های فرودست در کشورهای مرکز (شهرها) را با مبارزات طبقات فرودست کشورهای پیرامونی (روستاها) در هم ادغام ساخته و سامان دهد .

پیشینه شکلگیری ریشه های این استراتژی در جنبش چپ به آغاز جنگ جهانی اول ، سقوط و فروپاشی انترناسیونال دوم ، وقوع انقلاب بلشویکی و زمزمه های ایجاد انترناسیونال سوم می رسد . در آن سال ها ، لنین موفق شد که با رهائی خود و طرفدارانش از اندیشه های کارگرگرائی و اروپامداری حاکم بر انترناسیونال دوم ، وقوع انقلاب را با وحدت کارگران و دهقانان در حلقه ضعیف امپریالیسم به ثمر رساند . بعد از پیروزی انقلاب در روسیه لنین عمیقاً اعتقاد داشت که انقلاب روسیه باعث رشد و پیروزی انقلابات سوسیالیستی در اروپا خواهد گشت. لنین و بسیاری از بلشویکها امیدوار بودند که انقلاب روسیه و استقرار سوسیالیسم در آن کشور به پرکت پیروزی های انقلابات سوسیالیستی در کشورهای اروپائی قادر خواهد شد که به عمر خود ادامه داده و گسترش یابد . ولی وقایع سال های ۱۹۲۰ - ۱۹۱۸ در اروپا و به ویژه در آلمان ، مجارستان و ... و شکست کمونیست ها در آن کشورها، لنین و بخشی از بلشویک ها را قانع ساخت که امیدشان به پیروزی در کشورهای اروپا یک امید واهی بود . بعد از گشایش انترناسیونال سوم ، لنین نظرگاهی را فرمول بندی کرد که در آن تبدیل و تحول قیام ها و شورش ها به انقلاب در کشورهای خاور (چین ، ایران ، هندوستان و...) می تواند به بقاء و رشد سوسیالیسم در یک کشور کمک کند . در واقع نطفه های انگاشت و بینش اتحاد و همکاری بین اقشار و طبقات فرودست کشورهای در بند " مشرق زمین " (کشورهای پیرامونی) با

و سازمان های مارکسیستی - لنینیستی تلاش کنید!
امضا کنندگان:

- Bolivia, Communist Party (Marxist - Leninist - Maoist); Bulgaria, RESISTANCE MOVEMENT "23rd September" (except the first part of the second demand); CHILI, Communist Party of Chili (Proletarian Action) PC(AP); Confederation of Workers from Turkey in Europe (ATIK); Czech Republic, Communist Party of Czechoslovakia - Czechoslovakian Workers Party (KSC - CSSP); Germany, Marxist - Leninist Party of Germany (MLPD); Germany, Palestinian Communist Party Wuppertal e.V.; Greece, Communist Organization of Greece (KOE); India, Progressive Organization Of People (POP), Andhra Pradesh; Iran, Ranjbaran Party Of Iran; Italy, Committees to Support Resistance - for Communism (CARC); Luxembourg, Communist Organization of Luxembourg (KOL); Netherlands, GML/Red Morning; Peru, Association of Environmentalists "Canto Vivo" (Jejus Veliz Ramos J Lima - Peru); Russis, Marxist - Leninist Platform; Serbia, Worker Party (Partija Rada); Switzerland, Workers Education Zurich; Turkey Nord Kurdistan, Bolshevik Party (BP NK - T); Turkey; TIKB (Revolutionary Proletariat); Venezuela, Gayones - Proletarian Voice; Arash Ganji; (State 24 - 11 - 2008)



نقدی... بقیه از صفحه آخر

بعضی جوامع (کشورهای مسلط مرکز) و توسعه نیافتگی بعضی دیگر (کشورهای در بند پیرامونی) از عوارض بزرگ و اصلی گسترش جهانی سرمایه داری است، حتی به مغز بسیاری از آنها خطور نکرده و یا این انگاشت (مفاهیم) که توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی یک امر لازم و ملزوم و مکمل هم در پروسه جهانی شدن سرمایه است ، به کلی بیگانه بودند .

در فرمول بندی نظرگاه و تعبیه مدل مربوط به رهائی انسان از سرمایه داری ، دانش و انگاشت انسان از اصل قطب بندی (پولاریزاسیون) ، که درماهیت و "اقتضای طبیعی" جهانی شدن سرمایه نهفته است ، نقش اصلی را بازی می کند . افزایش فهم و دانش از این اصل قطب بندی در جوامع مرکز، هیئت حاکمه آنها را قادر می سازد که با شیوع و ترویج قطب بندی طبقاتی و سپس بسیج اقشار متکثر و متنوع درون طبقات، به ویژه " طبقه متوسط " خرده بورژوازی ، سیاست های سوسیال - کلونیالیستی خود را در سراسر جهان گسترش دهند . البته در همان زمان ، امر تشدید قطب بندی، به تدریج کشورهای پیرامونی را به مناطق طوفانی که در آنها شورش های طبیعی و

۴. جنبش بین المللی مارکسیستی- لنینیستی و جنبش بین المللی کارگری برای حفظ محیط زیست و محیط طبیعی زندگی به چالش فرا خوانده شده است.

ما، امضا کنندگان انقلابی و احزاب و تشکل های مارکسیست- لنینیست با این هدف در روز جهانی محیط زیست در ۶ دسامبر ۲۰۰۸ شرکت می کنیم و سازماندهی مبارزه های جهانی و فعال را علیه نابودی محیط طبیعی زیستی توسط سود جویان و شرکت های چند ملیتی و دولت های امپریالیستی شان را مطرح می نمائیم.

این عمل نیازمند مرحله ای بالاتر از جنبش محیط زیستی ای را طلب می کند که با تکیه بر جبهه متحد وسیع بین المللی، فرا کشوری، به سازماندهی و همکاری حرکات و اعتراضات علیه سیاست های امپریالیستی ضد محیط زیستی و به تبادل تجربیات جهانی، بپردازد.

خواستنه ها و راه حل هایی که ما برای آن تلاش خواهیم کرد:

- نجات محیط زیست از دست سود جویان - اولین راه حل ما بکار گیری فوری قوانینی است برای کاهش گازی های گل خانه ای!
- پایان دادن فوری به فعالیت مراکز تولید انرژی هسته ای توسط سرمایه داران و ممنوعیت و نابودی تمامی سلاح های کشتار جمعی!
- ممنوعیت بین المللی قطع درختان جنگل های انبوه مناطق حاره ای، جهت حفظ فعال منابع آبی!
- گسترش و بکارگیری تمامی منابع انرژی قابل احیا و کاهش بسیار گسترده گاز کربنیک، تغییر فوری تولید به سوی یک سیستم اقتصادی گردشی بهم پیوسته!
- ممنوعیت جهانی و کامل تولید مواد سرطان زا (CFC) و محدودیت شدید استفاده از مواد حاوی FC (تنها در محیط حفاظت شده) برای جلوگیری از آسیب به زدن به لایه اوزون!
- ممانعت از سوء استفاده از منابع طبیعی و انرژی در قطب شمال توسط قدرت های امپریالیستی!
- همبستگی بین المللی با تمامی مبارزات رهائی بخش انقلابی!

فعالانه برای یک آینده بدون استثمار بدون سرکوبگری امپریالیستی مبارزه کنید - برای ایجاد همکاری بین المللی انقلابیون و احزاب



کارگران و روشن‌فکران رادیکال کشورهای مغرب زمین (کشورهای مرکز) که در فرمول بندی لنین کاشته شده بودند، بعدها در دهه های سوم و چهارم قرن بیستم توسط حزب کمونیست چین و مانو درو گشته و منظم شدند.

انقلاب روسیه توسط حزبی رهبری شد که در درون طبقه کارگر و روشن‌فکران رادیکال ریشه داشت. اتحاد آن حزب با دهقانان روسیه که توسط حزب سوسیالیست انقلابی (اس آر ها) نمایندگی می شد، طبیعتاً خیلی حیاتی بود. اصلاحات رادیکال ارضی که بعد از انقلاب به مورد اجرا گذاشته شد، یکی از آرزوهای دهقانان روسیه بود که می خواستند صاحب زمین شوند. اما این مصالحه تاریخی نطفه های شکست خود را نیز در درون خود حمل کرد. مناسبات بازاری که این رفرم بوجود آورد (یعنی قطب بندی در درون دهقانان) بالاخره منجر به ظهور و رشد پروسه معروف "کولاک سازی" در روستاهای روسیه گشت.

انقلاب چین از همان آغازش (در دهه ۱۹۳۰) در پایگاه هایی بوجود آمد که در آنها پیروزی از طریق وحدت محکم با دهقانان فقیر و میانه حال تضمین گشت. مضافاً، در سطح و بُعد ملی، گسترش جنگ مقاومت علیه تجاوز ژاپن، به کمونیست ها امکان داد که ائتلاف مختلف بورژوازی متوسط را که از ضعف ها و خیانت های گومیندان شدیداً ناراضی بودند، برای همکاری به سوی خود جلب کند. در نتیجه، انقلاب چین شرایط جدیدی را بوجود آورد که با جامعه روسیه پسانقلابی تفاوت داشت. انقلاب دهقانی به عمر مالکیت خصوصی در حوزه کشاورزی و دسترسی عادلانه به زمین را برای دهقانان مهیا و تضمین نمود. این امتیاز برجسته در چین که در هیچ کشور دیگری به غیر از ویتنام اتفاق نیافتاد، امروزه یک مانع بزرگی در مقابل گسترش ویران ساز سرمایه داری در حوزه کشاورزی است. ولی جذب ائتلاف متعدد ناسیونالیست های بورژوا به درون حزب کمونیست چین، شرایط را برای نفوذ ایدئولوژیکی افرادی که مانو آنها را "جاده صاف کن سرمایه داری در درون حزب" نامید، آماده ساخت.

چین که امروز سرمایه داری شده، بخشی از دست آوردهای سیاسی، فرهنگی، مادی و اقتصادی (مثل صنعتی شدن کشور و فرهنگ رادیکال سیاسی) خود را از چین عصر مانو به ارث برده است. در آن عصر بود که مسئله دهقانان به نحو قابل ملاحظه ای حل شد - مسئله ای که نزدیک به دویست

سال (۱۹۵۰ - ۱۷۵۰) به عنوان کانون گرهی کلیه مسائل در جامعه چین مطرح بود. مضافاً، چین عصر مانو موفق شد که این مسئله کلیدی را برخلاف شوروی، بدون توسل به اعمال تند و افراطی حل سازد: تعاونی سازی بدون خشونت به مورد اجرا گذاشته شد و مخالفت در درون حزب به هیچ وجه منجر به سرکوب و خفقان نگشت. هدف برابری نسبی نه تنها در حوزه تقسیم درآمد بین دهقانان (که ۷۵ تا ۸۵ درصد جمعیت چین را در سال های ۱۹۷۰ - ۱۹۵۰ در بر می گرفت) اتخاذ گردید، بلکه این برابری بین دهقانان و کارمندان عالی رتبه حزبی و دولتی نیز (البته با فراز و نشیب هائی) مصرانه رعایت گردید. برنامه های تعدیل درآمدها و استقرار برابری های نسبی در استراتژی های توسعه و رفاه که فرق نمایانی با برنامه های رایج در شوروی داشتند، در ۱۰ گزارش در آغاز دهه ۱۹۶۰ توسط حزب و دولت چین انتشار یافتند. بدون تردید، این موفقیت ها در چین عصر مانو نقش مهمی در رشد عظیم اقتصادی سه دهه گذشته در چین بعد از مانو داشته اند. در اینجا بررسی فرق نمایان بین چین و هندوستان (که انقلاب را تجربه نکرد) حائز اهمیت است. به نظر خیلی از افراد صاحب نظر در تاریخ چین معاصر، موفقیت های حاصله در چین عصر مانو را مانع اصلی در مقابل شوک فلاکت باری که جامعه و مردم شوروی را بعد از فروپاشی به قحطی و ناامنی کشید، محسوب می دارند. البته پیروزی ها و موفقیت های تفکرات مائوتسه دون پیروزی دراز مدت و چشم انداز و افق جامعه را در جهت سوسیالیسم تضمین نساخت. استراتژی توسعه چین در عصر مانو که نزدیک به سی سال از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۶ طول کشید، پتانسیل خود را از دست داده و "باز کردن درها به سوی سرمایه جهانی" را البته تحت کنترل حزب، اجتناب ناپذیر ساخت. همان طور که شاهد بودیم، این پروسه بالاخره رشد تمایلات مبنی بر تحول در جامعه سرمایه داری را تقویت کرد. به موازات هم و به طور مترادف، عصر مانو در چین گرایشات و تمایلات متضادی را بوجود آورد که امکان استقرار سوسیالیسم را در درازمدت هم قوی و هم ضعیف ساخت.

با آگاهی از این تضاد، مانو تلاش کرد که اوضاع را به نفع تقویت سوسیالیسم (با توسل به انقلاب فرهنگی در سال های ۱۹۷۴ - ۱۹۶۶) تغییر دهد. با آگاهی به این واقعیت که کمیته مرکزی حزب تحت کنترل طرفداران خط سرمایه داری قرار گرفته است، مانو به

جوانان چین که به او علاقه خاصی داشتند، متوسل شد که کمیته مرکزی را مورد یورش قرار دهند. مانو معتقد بود که جوانان در چین که تحقیقاً ۶۰ درصد جمعیت ۷۰۰ میلیون نفری چین آن زمان را تشکیل می دادند و یک سال ونیم بعد الهام بخش جریانات انقلابی سال ۱۹۶۸ به ویژه در فرانسه شدند، خواهند توانست چین توده ای را از افتادن در جاده سرمایه داری نجات دهند. نتیجه آن وقایع اشتباه این قضاوت را نشان داد. انقلاب فرهنگی به پایان عمر خود رسید و طرفداران راه سرمایه داری نه تنها نابود نشدند، بلکه بیش از پیش تقویت یافته و حتی به تهاجم ۱۹۹۱ - ۱۹۸۵ علیه سوسیالیسم دست زدند. علیرغم این ناکامیها مبارزه بین راه مشگل و طولانی سوسیالیسم و راه سرمایه داری به آخر عمر خود نرسیده است. امروز تلاقی بین سرمایه داری و سوسیالیسم "تلاقی تمدن های" واقعی زمان ماست. در این مبارزه، مردم چین ثروت گرانبهایی را دارا هستند که ارثیه انقلاب و اندیشه های مانو تسه دون است. این ثروت ها در حوزه های متنوع زندگی اجتماعی آنها موجودند. یکی از آنها در دفاع مصمم و رزمنده دهقانان از مالکیت دولتی (عمومی) اراضی کشاورزی و دسترسی تضمین شده عموم دهقانان به آنها منعکس است.

مانو و تعبیر و تاویل از اندیشه هایش به طور جدی خدمت بزرگی به تجزیه و تحلیل دقیقی از مسائل و چالش هائی که ناشی از گسترش جهانی سرمایه داری بودند، ارائه داد. این اندیشه ها و رشد و تکامل آنها به کمونیست ها فرصت داد که اذهان خود را بیش از پیش روی چالشی که منتج از فرق نمایان بین کشورهای مرکز و کشورهای پیرامونی (که در نفس گسترش جهانی سرمایه داری نهفته است)، متمرکز ساخته و از تجربه اندوزی ها و درس آموزی های منتج از آن در مبارزات آینده خود برای استقرار سوسیالیسم هم در کشورهای مسلط مرکز و هم در کشورهای در بند پیرامونی، استفاده کنند. یکی از جمع بندی های مهم عصر مانو که امروزه بیش از پیش معنی و مفهوم پیدا کرده است، فرمول بندی خواسته های مردم جهان است که نزدیک به سی و پنج سال پیش توسط طرفداران مانو در سطح جهانی مطرح گشت: "کشورها استقلال، ملت ها آزادی و توده های مردم انقلاب می خواهند". در اینجا، منظور از کشورها یعنی طبقات حاکمه کشور هائی است که "سگ زنجیری" یا کمپرادورهای وابسته به مرکز نیستند و می خواهند با داشتن حاکمیت ملی "◀



حقوق تعیین سرنوشت " حوزه فعالیت های خود را گسترش داده و کم و بیش خود حاکم در مقابل مردم خود باشند. منظور از ملت ها یعنی اردوگاههای مردمی و روشن فکران مترقی و متجدد و دموکراتیک هستند که می خواهند در سایه حاکمیت ملی و با استقرار آزادی جامعه خود را به توسعه یافتگی، سکولاریسم و تجدد و دموکراسی سوق دهند. منظور از " توده های مردم " یعنی طبقات فرودست و استثمار شده و دربند می باشند که در آرزوی استقرار سوسیالیسم هستند. این فرمول بندی به کمونیست ها فرصت می دهد که با شناخت خود از جهان واقعی و تمامی پیچیدگی هایش بتوانند استراتژی های موثری برای حرکت بعدی خود تعبیه کنند: استراتژی هائی که طولانی بودن گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم جهانی را پیوسته در مد نظر دارند.

علیرغم تنوع و تکثر چالشگران ضد نظام جهانی، سه چالش و ستون مقاومت سال های ۱۹۹۱ - ۱۹۵۵ بعد از فراز و نشیب های فراوان و متعدد بالاخره مقهور و مرعوب و یا شیفته و در بند منطق حرکت سرمایه گشته و یکی بعد از دیگری با فروپاشی و سقوط روبرو گشتند. پایان عمر این سه چالش که هم زمان با پایان دوره جنگ سرد بود، راه را برای تهاجم موفق و جدید نظام جهانی سرمایه (سرمایه داری و امپریالیسم) باز کرد. این تهاجم نشان داد که نظام وارد یک فاز جدیدی از رشد خود گشته و طبعاً ویژگی های کیفی جدیدی را دارا است. معرفی و بررسی این دگر دیسی ها و توجه به موقعیت و اهمیت واقعی آنها باید در مرکز گفتمان، تعبیر و تفسیر کمونیست ها برای تغییر جهان قرار گیرد.

ویژگی های نوین نظام جهانی سرمایه و چالش های نوین ضد این نظام

درباره ویژگی های نوین نظام جهانی سرمایه در فاز جدید تکامل آن، به ویژه در دوره بعد از پایان جنگ سرد، آثار زیادی ارائه گشته که در آنها این ویژگی ها به طور جامع و بسیط مورد تحلیل و تاویل قرار گرفته اند. در اینجا به بررسی چندین تز که این دگر دیسی ها و ویژگی های سرمایه داری و امپریالیسم را در فاز فعلی فرموله و جمع بندی کرده اند، می پردازیم:

۱ - دگر دیسی هائی که در ارتباط با انقلاب " تکنولوژیکی در حوزه های مختلف (اطلاعات، ژنتیک، فضا و انرژی هسته ای) به وقوع پیوسته متعاقباً باعث تمیزه شدن کارگران و

دیگر زحمت کشان در جوامع بشری گشته است. با تشدید و تسریع حرکت سرمایه در سطح جهانی (گلوبالیزاسیون سرمایه)، نظام جهانی باعث ایجاد شکاف های عمیق طبقاتی و قطب بندی مابین ملت - دولت ها (و بین ملیت های گوناگون درون آن دولت - ملت ها) نیز گشته است. اگر در فازهای پیشین سرمایه داری و امپریالیسم یکی از ویژگی های چشمگیر نظام، " کارگرسازی " و تجمع کارگران در کارخانه های سراسر جهان بود، در فاز فعلی ویژگی حاکم تمیزه ساختن کارگران به ویژه در کشورهای " خودی " (مرکز) است. همزمان، نظام جهانی به پروژه صنعتی کردن کشورهای پیرامونی تشدید بخشیده و با تسریع روند آن، یک شبکه پیچیده ای از اقشار متنوع اجتماعی و سیاسی را در آن جوامع به وجود آورده که گاه در تضاد و تلاقی و گاه در اتفاق و اتحاد با هم قرار می گیرند.

شناسایی و شناخت از این اقشار و بازیگران در این جوامع - آگاهی از منافع و خواسته های آنان که گاه به خاطر وجود تضاد ها و تلاقی ها، آنها را از هم جدا ساخته و نتیجتاً به مانعی بزرگ در مقابل اتحاد آنها علیه دشمن مشترک خود، تبدیل کرده است، اولین نکته برای مناظره اصولی و تبادل اندیشه ها در جهت تنظیم و تعبیه استراتژی مبارزه هم در سطح جهانی و هم در سطح ملی و محلی به شمار می رود.

۲ - فرق نمایان بین کشورهای مرکز و کشورهای پیرامونی در فاز فعلی، دیگر بین کشورهای صنعتی و کشورهای غیر صنعتی نیست. فرق نمایان در حال حاضر قطب بندی است که بین کشورهای مرکز و پیرامونی است که ناشی از ویژگی مشخص گسترش جهانی سرمایه، یعنی امپریالیسم است. این ویژگی (تعمیق شکاف) در عصر تشدید گلوبالیزاسیون نه تنها ادامه دارد، بلکه توسط پنج مونوپول (انحصار) جدیدی که کشورهای مرکز از موهبت آنها برخوردار هستند، عمیق تر می گردد. به کلامی دیگر، گرایش های تحول سرمایه داری معاصر حول تحکیم " پنج انحصار " که نقش تعیین کننده در پروسه تشدید جهانی شدن سرمایه و بالطبع در قطب بندی جهان به دو بخش مرکز و پیرامونی ایفاء می کنند، فصل بندی می شوند. این پنج انحصار عبارتند از: الف - انحصار تکنولوژی های جدید؛ ب - انحصار کنترل جریان های مالی در مقیاس جهان؛ پ - انحصار کنترل دسترسی به منافع

طبیعی کره خاکی؛ ت - انحصار کنترل بر وسایل ارتباطی، اطلاعاتی و رسانه های دستجمعی؛ ث - انحصار سلاح های کشتار عمومی هسته ای و شیمیائی.

مجموع این انحصارها که شکل های جدید " قانون ارزش " جهانی شده را نمایش می دهند، انباشت و تمرکز سودها و ارزشهای اضافی (ناشی از استثمار زحمت کشان، بهره کشی لایه بندی شده مبتنی بر قطعه قطعه شدن بازار کار به سود سرمایه بزرگ) را ممکن می سازند. بنابراین تا زمانی که کنترل بر این " پنج انحصار " زندگی زالوار این هیولا (نظام جهانی سرمایه) را تضمین می کند، " فراروئی " و رهائی پیرامونی ها صرفاً از راه صنعتی شدن امکان نخواهد یافت و فرق نمایان بین کشورهای مرکز و پیرامونی (تعمیق شکاف) به عمر خود ادامه داده و روز به روز بیشتر خواهد گشت.

۳ - پدیده امپریالیسم در فاز کنونی بر خلاف فازهای پیشین تکامل آن، دیگر چند تائی، و متکثر نیست. در حال حاضر امپریالیسم یک پیکان سه سره است که از آمریکا، اروپا و ژاپن تشکیل یافته است. آمریکا در رأس نظام قرار دارد، برتری جهانی خود را از طریق مواضع و موقعیت مسلط خود در حوزه های پژوهش و توسعه، انحصار دلار و انحصار رهبری بلامنزاع نظامی سیستم همراه با " شرکا " خود (ژاپن به عنوان دستیار در پژوهش و توسعه، بریتانیا به عنوان شریک مالی و مولف با اطمینان " در جنگ های ساخت آمریکا " و آلمان به عنوان دستیار کنترل بر " اتحادیه اروپا ") حفظ می کند. خصوصیت جمعی امپریالیسم از طریق مدیریت نظام جهانی توسط ابزارهای مشترک جهانی " شرکاء " منعکس و یا بیان می گردد. در حوزه اقتصادی، ابزارهای مشترک اصلی عبارتند از: " سازمان تجارت جهانی "، " صندوق بین المللی پول "، " بانک جهانی "، " سازمان همکاری اقتصادی و توسعه " و اتحادیه اروپا. این ابزارهای جهانی به ترتیب نقش وزارت مدیریت، وزارت دارائی، وزارت تبلیغات و وزارت پیشگیری را برای نظام جهانی سرمایه در سراسر کره خاکی ایفاء می کنند. در حوزه سیاسی، کشورهای جی ۷ / جی ۸، پایگاه ها و نیروهای نظامی آمریکا و ناتو انجام وظیفه می کنند. رام کردن و به حاشیه راندن سازمان ملل متحد نیز سالیانه که در دستور کار قرار دارد.

۴ - پروژه سلطه گرانه راس نظام

رکود و بحران نظام سرمایه داری زمینه ساز رشد انقلاب اند!



سیستم انتخابات طوری است که همیشه تنها افراد طبقه اغنیاء و یا مستخدمین و معتمدین آنها در پارلمان راه یافته و اکثریت ملت از داشتن وسیله انتخاب نمایندگان خود محروم هستند. **ثالثا آزادی مطبوعات، اجتماعات، مجامع، احزاب، افکار و غیره همهء اینها برای طبقه اغنیاء است نه برای طبقهء زحمتکش** (تاکید از ما است)، زیرا بهترین مطابع و انبارهای کاغذ و عمارات برای کلوب و غیره یعنی کلیه وسایل استفاده از آزادی در دست سرمایه‌داران می باشد... **اختراع این الفاظ فقط برای فریب دادن اکثریت عظیم ملت و بازی دادن آنهاست.** (به قلم س.ز. - احتمالا سلطان زاده)

حدود ۴۰ سال بعد از این نوشته در شماره ۱۳ "ستاره سرخ" - سال دوم - "سازمان انقلابی" - تیرماه ۱۳۵۰، در مقاله‌ای تحت عنوان "مبارزه در راه دموکراسی"، می خوانیم:

"روز جمعه ۱۸ تیرماه امسال صحنه سازی انتخابات فرمایشی رژیم شاه انجام گرفت... عدم شرکت توده‌های مردم در آن نشان داد که "دموکراسی" رژیم شاه در میان مردم طرفداری ندارد.

جان کلام در مقوله دموکراسی این است که **قدرت سیاسی در دست کیست؟...**

حزب توده ایران طبق خصلت خرده‌بورژوائی خود پس از شهریور ۱۳۲۰ در واقع یکی از پرچمداران دموکراسی بورژوائی بود و سنن درخشان حزب کمونیست و پرولتاریای ایران را در مبارزه برای دموکراسی شورائی توده‌های خلق زیرپانهاد. در حالی که برجسته‌تر کردن این مرزبندی با دموکراسی بورژوائی است که در برانگیختن شوروشوق توده‌ها در بدست گرفتن سرنوشت خود ضرورت دارد.

بر اساس آنچه که در مورد خواست پرولتاریا و توده‌های وسیع خلق از دموکراسی ذکر کردیم، برای تحقق آن، مبارزه باید از مراحل مختلف تاکتیکی بگذرد که مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک از جمله آزادی بیان، عقیده، قلم، اجتماعات تشکیل سندیکاهای کارگری، حق اداره امور دهات بدست اتحادیه‌های دهقانی، ایجاد محیط دموکراتیک در ارتش، مبارزه برای آزادی واقعی زنان، حق تشکیل اتحادیه جوانان، دانشجویان، نویسندگان و معلمین و غیره بخشی از آن است."

این نوع تحلیلها به درستی مسئله آزادی سرکوب شده‌ها را طلب می‌کنند و نه

به‌خصوص منابع و فنون نظامیگری است، به ادامه چنین وضعیتی به‌طور موقتی هم که شده، موفق گشته است. این موفقیت با تغییراتی که در موقعیت و سرنوشت سه چالشگر ضد نظام در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ اتفاق افتاد (و بالاخره منجر به پایان عصر جنگ سرد و آغاز دوره بعد از پایان جنگ سرد گردید) رابطه مستقیم دارد. این تغییرات عبارتند از:

- ۱ - فروپاشی و تجزیه شوروی و " بلوک شرق "؛
- ۲ - تبدیل چین توده ای به یک کشور سرمایه داری؛
- ۳ - شیوع پروسه فساد، اخته گشتن و بالاخره از بین رفتن جنبش های رهائی بخش عهد باندونگ، در کشورهای پیرامونی به‌ویژه آسیا و آفریقا؛
- ۴ - افول و ریزش جنبش های کارگری در اروپای آتلانتیک (غربی).

این تغییرات گسترده و دگرپسای های فراگیر به مدیریت نظام جهانی فرصت داد که به تهاجمات نظامی و مداخلات سیاسی خود در بیست سال گذشته شدت بخشد. درست است که در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ ما شاهد افت و سقوط امیدها برای استقرار آینده ای رها شده از یوغ نظام جهانی سرمایه بودیم، ولی چندی نگذشت که قربانیان نظام جهانی سرمایه، به‌ویژه در کشورهای پیرامونی دوباره نظام جهانی را به چالش طلبیدند.

ادامه دارد

ن. ناظمی - آبان ماه ۱۳۸۷



دو ادعا ... بقیه از صفحه آخر

"در هیچ جا و هیچ وقت "دموکراسی" و "آزادی" مانند امروز در ایران مضحکه و مسخره نشده‌بودند. رضاخان و نوکران باوفای وی علنا ملت را محل استهزاء قرار داده... تنها جریده نویسان متملق و مدیحه سرا که جز با اشرف و اشرف زاده‌ها با هیچ طبقه ملت سروکار ندارند فقط آنها هستند که آواز دعا و ثنای اهالی را به پدرتاجدار... می شنوند...

اولا... قبلا از همه در ایران نیز مانند خیلی از ممالک دیگر فقط اشخاصی حق دارند به وکالت انتخاب شوند که صاحب مقدار معینی مایملک و دارائی بوده و بدین طریق عده کثیری از طبقات کارگر "فعله" کسبه و صنعتگر فقیر شهر و زارع دهات که جز زوربازوی خود مالک چیز دیگری نیستند از انتخاب شدن محروم هستند... **ثانیا ...**

(آمریکا) برخلاف دوران گذشته امپریالیسم، عمدتا از طریق کنترل نظامی جهان بدون توجه به قوانین بین المللی و به عنوان حق کاخ سفید در اشاعه جنگ های پیشگیرانه دلخواه نظام، اعمال می شود. این پروژه به شکلی تعبیه گشته که شرکاء (اتحادیه اروپا و ژاپن) با اعطای وسایل و منابع، موظفند که کمبودها و کسری های اقتصادی راس نظام را برطرف سازند. به راه انداختن جنگ های ساخت آمریکا، همراه با گسترش پایگاه های نظامی آمریکا در اکناف جهان و تقبل پرداخت هزینه های این نظامی‌گری ها توسط شرکاء و کمپرادور های پیرامونی در تاریخ امپریالیسم، به‌ویژه در صد سال گذشته، بی سابقه می باشد.

۵ - این دگرپسای ها در نظام جهانی به‌خصوص تشدید پروسه جهانی شدن سرمایه در سی سال گذشته نیم رخ خود را در پس اندیشه ها و عملکرد بازار نئولیبرالیسم نشان می دهد. نئولیبرالیسم تلاش می کند که " بازار آزاد " سرمایه داری را نه تنها عقلانی، بلکه آنرا به عنوان " گذار به خوشبختی همگانی " توجیه کند. ولی در واقعیت، عملکرد پروژه بازار آزاد نئولیبرالیسم، امروز نابرابری های روزافزون، فقر، به حاشیه رانده شدن بیشتر کشورهای پیرامونی، نا امنی بیشتر، بی اعتباری بیش از پیش دولتمردان در سطح جهانی و مهم تر از همه ازدیاد بی ثباتی و نهایتا آشوب های دامنگیر سیاسی و نظامی را در اکناف جهان، به‌ویژه در آفریقا، خاورمیانه، و آسیای جنوبی، گسترده تر و عمیقتر ساخته است.

در تحت این شرایط جهانی شدن سرمایه و معرفی آن به عنوان گذار به رستگاری، به یقین مقدر و اجتناب ناپذیر نیست. برعکس، بررسی تبعات عملکرد نظام (امپریالیسم سه سره = دسته جمعی در ده سال گذشته در حیطه های سیاسی، اقتصادی و نظامی نشان می دهد که این مدل به عنوان گذار به خوشبختی همگانی شدیدا شکننده و ناپایدار است. پایداری و ادامه عمر این نظام ایجاب می کند که مردم جهان و مشخصا مردم کشورهای پیرامونی، شرایط غیر انسانی فقر، بیکاری و نا امنی و گرسنگی را که بر آنها تحمیل شده، بپذیرند، حرکت های اعتراضی و شورش های شان پراکنده و مجزا از یکدیگر باقی بمانند و پیوسته از توهم های اولترا ناسیونالیستی و امت گرایی های دینی و مذهبی و غیره تغذیه شوند و در بن بست های سیاسی و اجتماعی قرار گیرند. البته مدیریت سیاسی نظام جهانی که منجر به رسانه های وسیع گروهی و برخوردار از نعمات کنترل بر " پنج انحصار " که



سرکوبگران را! احتمالاً درنشریات گروه‌های دیگر مارکسیستی درگذشته نیز می‌توان به این گونه تحلیلها دست یافت

حال عقلهای طبقاتی پیشرو را که به واقعیات احترام گذاشته و از تئوری کمونیسم علمی پیروی می‌کنند، به قضاوت دعوت می‌کنیم که چرا بعد از طرح مقوله دموکراسی در ایران به صورت درست طبقاتی توسط پیشروان پرولتاریا درگذشته، به ناگاه جریانی بوجدومی‌آید که به تحلیلهای طبقاتی پشت‌کرده و خیال‌بافی "دموکراسی و آزادی بی قید و شرط" برای همه را پیش می‌کشد و با تمسخر و برجسب گویا منفور "خلقی"، به رد نظرات کمونیستها می‌پردازد تا ادعاهای قلابی خود را که برای بورژوازی و خرده‌بورژوازی جذاب است، به مثابه نظر پرولتاریا غالب کند؟

"از ادیهای بدون قید و شرط بیان و سیاسی" که منصور حکمت آن را از افتخارات سازمان و حزب خود ساخته‌اش می‌داند، مقوله‌ای است که هرگز در جوامع طبقاتی موجود نبوده‌اند. چرا که طبقه حاکم این گونه آزادی را فقط برای اعمال سلطه طبقاتی خود به رسمیت می‌شناسد. اگر غیر از این بود، دیگر جامعه‌ی طبقاتی برجای نمی‌ماند که در آن عده قلیلی صاحب همه‌گونه حق و حقوق بوده، به استثمار و ستم طبقات فرو دست پرداخته و بقیه حتماً از آزادی عقیده، بیان و پوشش خود محروم باشند. به همین دلیل ادعای منصور حکمت ادعائی مافوق طبقاتی بوده و بیش از هر چیز جنبه فیل هوا کردن دارد تا واقعیت، و لذا نوآوری رویزیونیستی و التقاطی است.

به همین علت اگر موقع طرح‌اش از نظر او این ادعا کفر آمیز تلقی می‌شد، او می‌بایستی اندکی تأمل می‌کرد و اگر حرف نامربوطی زده بود به اصلاح آن می‌پرداخت. نه این که ۲۰ سال بعد آن را از افتخارات و نوآوریهای تشکل خود قلمداد نماید و به صورت ایده‌ای "ناب" به بازار التقاطگری عرضه کند. اما از نظر کلیه کمونیستها آزادی بدون قید و شرط بیان و سیاسی، آزادیهای از نوع مافوق طبقاتی و ناموجود بوده که با کمونیسم علمی بی‌گانه است و ادعائی در حد ادعاهای برنشتین، پدر رویزیونیسم کهن، دایر به برقراری سوسیالیسم از طریق رفرمهائی به نفع طبقه کارگر، می‌باشد. تا جامعه از نظر مناسبات اقتصادی و شیوه تولید استثماری پابرجا بماند، آزادیها مشروط باقی‌خواهند ماند و به نفع آنانی که در حاکمیت‌اند. و وقتی که این مناسبات از بین رفت، دیگر محدودیتهای

جوامع طبقاتی در مناسبات انسانها بایکدیگر محو خواهند شد.

البته در جوامع طبقاتی و مشخصاً در جامعه سرمایه داری طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش با مبارزات خود، بخشی از خواسته‌های دموکراتیک‌شان را به طبقه سرمایه‌دار قبولانده‌اند، نظیر آزادیهای دموکراتیک موجود در جامعه سرمایه‌داری و یا افزایش مزد و غیره. اما بورژوازی تا آن جا که در توان داشته، همین حقوق را نیز از طبقات زیر سلطه‌اش پس می‌گیرد که آخرین نمونه‌اش، پایان دادن به دولتهای رفاه، منجمد کردن مردها، باوجود رشد گرانی و تورم و دست اندازی به حقوق دموکراتیک مردم به بهانه‌ی خطر "تروریسم" و غیره می‌باشد. اما منصور حکمت این واقعیت را به‌گونه‌ای وارونه درک کرده و امکان ایجاد جامعه تخیلی خودش را ترسیم کرد تا به مثابه "نوآوری" افراد یک جانبه نگر و افراطی را به سوی خود از میان خرده بورژوازی جلب کند!

* * *

ادعای دوم: آذرماجدی در همان شماره ۷۲ "برای یک دنیای بهتر" طی مقاله‌ای (هشدار به ناسیونالیسم کرد مدافع کومه‌له "ترمزهایتان را چک کنید") در توضیح نظرات منصور حکمت، می‌نویسد:

"منصور حکمت... با تبیین استراتژی کمونیستی در جنگ در کردستان موفق شد آمار کشته‌شدگان و مجروحین را بمیزان زیادی کاهش دهد. تعداد بسیاری از کادرها و اعضای کومه‌له و خانواده‌های شان جان خود را مدیون تلاشهای شجاعانه و خستگی ناپذیر منصور حکمت‌اند. تلاشهای او برای سبک کردن اردوگاههای کومه‌له در خاک عراق و سرعت بخشیدن به پروژه اعزام به خارج کشور جان بسیاری از این انسانها را از کودک و پیر و جوان از مرگ و آوارگی حقارت بار نجات داد."

این حرفهای دهان پُرکن خانم ماجدی که در لافهای بشردوستی پیچیده شده، خنده دار است. این "استراتژی کمونیستی در جنگ کردستان" کجاست که هیچ کس از وجود آن اطلاعی ندارد؟ نتیجه این استراتژی در پیشبرد جنگ انقلابی در کردستان چه بوده و چه موفقیت‌هایی را نصیب مبارزه مسلحانه در آن منطقه کرده‌است؟ آیا در ظاهر انسان دوستی، کشاندن هر چه بیشتر اعضا، کادرها و رهبری کومه‌له و پیشمرگانش از میدان مبارزه به خارج از کشور - آن هم از کردستان عراق - تلاش فریبکارانه ولی خستگی

ناپذیر برای کنار گذاشتن جنگ انقلابی و کشاندن نیروهای انقلابی به بازاری مروت استثمارکشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و نهایتاً پاسیو کردن بخش عمده‌ای از آنان نبود که آوارگی حقارت باری را به آنها تحمیل نمود؟ مگر آن بخش از تشکیلات کومه‌له و پیشمرگانش که در کردستان عراق باقی ماندند همه تارو مار شدند - البته به جز تعدادی که در میان دو آتش ارتشهای ایران و عراق گیر کردند؟

استراتژی منصور حکمت و یارانش، اعلام خداحافظی با جنگ انقلابی در کردستان بود به بهانه‌ی کار در شهرها و در میان طبقه کارگر و فاتحه خواندن بر مبارزات مسلحانه جاری در کردستان و نه "تبیین استراتژی کمونیستی جنگ در کردستان"! اما به دلیل اعتباری که مبارزه مسلحانه در کردستان در میان توده‌های مردم داشت، اومی بایستی راه پوشیده‌تر "آهسته بیا، آهسته برو که گربه شاخت نزند" را برای رد مبارزه مسلحانه انتخاب می‌کرد. رهبری "حزب کمونیست ایران" و بیشتر از آن رهبری کومه‌له در مقابل این سیاست فرار از میدان مبارزه ایستادگی لازم را نشان نداد. امری که باعث شد تا نیروی رزمنده آن حزب به "برکت" فرار از مبارزه مسلحانه، در اردوگاههای پناهندگی در چهار گوشه جهان خانه نشین شوند، دست به خودکشی بزنند و ناشی از این سیاست نادرست، انشعاب‌گری بر حزب کمونیست و سپس حزب کمونیست کارگری تحمیل گردید! البته برای روشن‌فکران قلم به دست که در اروپا و آمریکا نشسته و به طبقه کارگر روزانه نسخه نوشته و دستور می‌دهند که "لنگش کن!" استراتژی دور شدن از صحنه مبارزه و در عین حال وجهه خود را به عنوان انقلابی حفظ نمودن، جاذبه‌ی خاص خودش را داشت و غم انگیز بود که در پایگاههای نیروهای سیاسی ایران در کردستان عراق در آن سالها، تنها رونقی که به وجود آمده بود، نه بحث پیرامون چگونگی پیشبرد مبارزه مسلحانه، بلکه رجوع اعضا و کادرها و پیشمرگان کومه‌له بود جهت گرفتن حق عبور به بغداد برای آمدن به اروپا و یا امکان گرفتن برگه‌ی عبور از عراق به منظور رسیدن به مرز ترکیه و پناهنده شدن به سازمان ملل به کمک نیروهای سیاسی دیگر در آن کشور!! و هم‌ی این حقارتها گویا افتخار آمیز تر از ماندن در صحنه‌ی مبارزه و رو به داخل داشتن بود!!

فرق این کار منصور حکمت با کاری که رهبری حزب توده در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کرد و تماشگر تکوین و تحقق کودتا





یک مدیریت جهانی در امور سیاسی موفق گردد. این ناکامی در زمینه سیاسی باعث آغاز مرحله جدیدی از تاریخ نظام جهانی سرمایه شده که بعضی از مارکسیست ها و طرفداران حق تعیین سرنوشت و حاکمیت ملی آن را آغاز ساختمان دنیای چند مرکزی (و چند قطبی)، عبور از جهان تک قطبی آمریکا و بازسازی قراردادهای اجتماعی

جدیدی که مدیریت بازار را نیز در بر می گیرند، ارزیابی می کنند. به عقیده خیلی از این تحلیل گران مارکسیست احتمال دارد که بحران مالی فعلی به پروسه عبور از جهان تک قطبی به جهان چند قطبی کمک فراوانی بکند. بحران مالی که امروز بازارهای جهان را فرا گرفته ناشی از چرخشی است که بخشی از سرمایه داران حاکم (بخش مالی) بر پنج انحصار بزرگ در زمینه فعالیت ها و دل مشغولی های اقتصادی خود بوجود آورده اند. در طول نزدیک به سی سال گذشته، سرگرمی های مالی مثل خرید و فروش سهام، بانکداری، مستغلات و ... به تدریج از فعالیت ها و سرگرمی های مربوطه به رشد و توسعه عرصه های تولیدی سبقت

جسته و پیشی گرفته اند. به کلامی دیگر، سرمایه داران غول آسا و کلان به رفتارهای رباخواری، نزول بگیری، دلالی و ... بیش از پیش متوسل می شوند که به انباشت سرمایه خود شدت بخشند. ناتوانی دولت ها حتی در کشورهای پیشرفته مرکز در امر عدم اتخاذ و اعمال تنظیمات و مقررات دولتی در حیطه مدیریت بازار، گسترش سیاست های ویران ساز خصوصی سازی و کاهش روزافزون درجه دخالت دولت در امور اقتصادی و بازار دست سرمایه داران بزرگ را در سرگرمی های "سرمایه آفرینی مالی" کاملاً باز گذاشته است.

براساس نوشته های مارکس، بسیاری از اقتصاددانان گردش سرمایه را به دو مدار تقسیم می کنند: مدار اول، فعالیت صنعتی برای تولید کالا و مدار دوم، استخراج ارزش اضافی از طریق بورس بازی و مستغلات را شامل می شود. آنها همچنین پیش بینی کرده اند که مدار دوم (مدار فرعی سرمایه داری) زمانی خواهد رسید که مدار اول (مدار اصلی سرمایه داری) را از بین ببرد.

اگر قائل به گردش سرمایه و ارزش اضافی در دو مدار باشیم، به روشنی خواهیم دید که مدار دوم (مدار نامولد سرمایه) که شامل ایجاد و استخراج ارزش اضافی از طریق بورس بازی مالی و حقوق مالکانه = مستغلات است) چون انگلی به تغذیه از مدار اول که شامل فعالیت ها و سرگرمی

(۱۹۷۴) در مقایسه با دو دهه پیش از آن (۱۹۷۰ - ۱۹۵۰) بسیار پائین بوده است. این رکود تدریجی ولی پابرجا و مزمن که دامن نظام جهانی را گرفت، به توهم هائی که توسعه در مرحله پیشین (عصر طلایی: سال های ۱۹۷۳ - ۱۹۴۵) در اکناف جهان برانگیخته بود، پایان داد. اهم این توهمات عبارت بودند از:

- توهم اشتغال کامل و رشد بی پایان در کشورهای پیشرفته مرکز،
- توهم توسعه در کشورهای پیرامونی جهان سوم و

- توهم "رسیدن به آنها" (کشورهای مرکز) از طریق سبقت گیری و "رقابت مسالمت آمیز" با آنها.
در میان دولتمردان و روشن فکران درون کشورهای "بلوک شرق" به ویژه شوروی *

بدون تردید چند و چون بحران مالی امروز را نمی شود بدون توجه به ظهور و عروج نئولیبرالیسم (ایدئولوژی حاکم بر بازار آزاد در پروسه تشدید جهانی تر شدن سرمایه) مورد بررسی دقیق و کامل قرار داد.

با اینکه نظام اقتصادی حاکم در عصر ما بیش از صد سال است که به طور روشن جهانی شده است ولی پروسه جهانی شدن در سی سال گذشته (به ویژه بعد از سقوط و فروپاشی شوروی، ریزش و افول جنبش های رهایی بخش در کشورهای پیرامونی و انحطاط جنبش های کارگری در اروپای غربی)، تشدید یافته است. در این راستا است که بازیگران و معماران "پنج انحصار بزرگ" مسلط (شرکت های غول آسای فراملی) در این سی سال گذشته موفق شده اند که به گسترش استراتژی هائی دست بزنند که خاص آنها است. *

این استراتژی ها (چون تبلیغ و ترویج بازار آزاد نئولیبرالی و میلیتاریسم) همراه با گسترش و جهانی تر ساختن پنج انحصار بزرگ قادر شده اند این شرکت ها را به طور قابل ملاحظه ای از قیمومت سیاست های ملی دولت ها و ارهانند. امروز ناتوانی این دولت ها به طور وسیعی در کشورهای پیرامونی - حاشیه ای (و به طور چشم گیری در کشورهای پیشرفته مرکز) مورد تأیید خیلی از تحلیل گران متنوع که به نحله های گوناگون ایدئولوژیکی و سیاسی تعلق دارند، قرار گرفته است. علیرغم این ناتوانی ها که باعث رشد بیش از پیش پروسه کمپرادورسازی، به ویژه در کشورهای پیرامونی شده، هنوز جهانی شدن سرمایه نتوانسته است که به انحلال ساختاری دولت - ملت ها و به ایجاد

شد در چیست؟ در آن زمان رهبری حزب توده امکان ایستادن در برابر کودتاگران را داشت، اما خود را عملاً کنارکشید و انتظار داشت که جبهه ملی و مصدق که جز مبارزه پارلمانی به چیز دیگری نمی اندیشیدند، در مقابل کودتا قد علم کند. حدود ۳۰ تا ۳۵ سال بعد هم رهبری حزب کمونیست اعضاء و پیشمرگانش را از صحنه مبارزه به خارج برد تا "درامان بمانند" و به صورت سمبولیک تعدادی پیشمرگه را در اردوگاههائی در کردستان عراق نگاهداشت!

اما، انقلاب مجلس مهمانی نیست، مقاله نویسی نیست. انقلاب شورش و طغیان است و وظیفه کمونیستها این است که درپیشاپیش انقلاب، طبقه کارگر و توده های زحمت کش را برای پیروزی انقلاب و تحت سیاست درست، هدایت کنند و گر نه با لاف و گزاف گفتن در غربت و ستودن انشعابگری و کاریکاتوری کردن مارکسیسم در لافهای حکمتیسم و همتراز جلوه دادن منصور حکمت با برخی از رهبران کبیر پرولتاریا و نفی انقلابهای پرولتری قرن گذشته، نمی توان دل کارگرانی را به دست آورد که برای تامین یک لقمه نان خشک در جنگ دائمی با سرمایه داران و رژیم حامی آنها هستند و تمام خفت و خواریها را به جان می خرنند. هر روز قربانی می دهند، ولی صحنه مبارزه را یک لحظه هم ترک نمی نمایند.

ک. ابراهیم - ۲۳ آبان ۱۳۸۷



دیدگاه: بحران.. بقیه از صفحه آخر

های آینده، جایگاه و پیشینه های بحران بی اعتباری امپریالیسم جهانی در راس آن آمریکا و بحران عبور از جهان تک قطبی به جهان دو قطبی (و یا چند مرکزی) را توضیح می دهیم.

پیشینه تاریخی و زمینه بحران مالی
پیشینه شکل گیری و آغاز بحران مالی که امروز شاهد فعل و انفعالات آن در آمریکا هستیم، به سال های آغازین دهه ۱۹۷۰ می رسد. در آن سال ها، اقتصاد آمریکا (در مقایسه با مرحله رشد استثنائی پس از جنگ جهانی دوم ۱۹۷۳ - ۱۹۴۵) وارد مرحله طولانی رکود نسبی شد. اکثر اقتصاد دانان توافق دارند که نرخ های رشد و سرمایه گذاری در توسعه زمینه های تولید در متجاوز از سی سال گذشته (۲۰۰۸ -



۱۹۴۵ - ۱۹۳۳ در آمریکا) موفق شده اند از استقلال و فائق شدن مدار دوم بر مدار اول جلوگیری کنند. آیا نظام جهانی سرمایه این بار نیز موفق خواهد شد که نیروهای درون مدار دوم را به عقب نشینی و ادار ساخته و از گسترش بحران مالی (سرمایه آفرینی مالی) که امروز در درون راس نظام جهانی می رود به طوفانی از رکود بزرگ (تورم زائی به اضافه ناتوانی و کاهش در نرخ تولید) تبدیل شود، جلوگیری کند؟ این سئوالی است کلیدی و تاریخی که مارکسیست ها و دیگر نیروهای چپ از یک سو و ایدئولوگ های اقتصاد سیاسی حاکم منجمله "عقلای" نظام از سوی دیگر در تدارک جواب به آن هستند و نگارنده در آینده به اختصار جمع بندی ها و نتیجه گیری های تحلیلی و پژوهشی این صاحب نظران را با در ج در نشریه "رنجبر" با رفقا و خوانندگان سهیم خواهد گشت.

در اینجا پیش از اینکه کیفیت و کمیت بحران مالی کنونی را در آمریکا مورد بررسی قرار دهیم، نگاه اجمالی به رابطه مدار اول و مدار دوم در کشورهای پیرامونی مثل ایران می پردازیم. عموماً در کشورهای پیرامونی مدار دوم در خدمت مدار اول نیست و عمدتاً مستقل از آن عمل می کند. در این کشورها دخالت های بازدارنده بیرونی (کشورهای امپریالیستی مرکز) و درونی (بوروکراسی دولتی، یعنی مافیای اقتصادی - سیاسی حاکم) نقش بزرگی در استقلال مدار دوم از مدار اول بازی کرده و از رشد توسعه تولیدی جلوگیری می کنند. به نظر نگارنده پیش بینی خیلی از مارکسیست ها بر اساس فهم و دانش آنها از توضیح مارکس در واقع برای کشورهای پیرامونی چون ایران، نیجریه مصر و... بیشتر صادق است. در کشورهای مثل ایران که بخش اعظم درآمد اصلی دولت از بهره مالکانه نفت اخذ گشته، نرخ تورم و بیکاری خیلی بالا بوده و نظام مالیاتی و قضائی به خاطر دخالت های مافیای اقتصادی - سیاسی قادر نیست و یا نمی خواهد از انواع و اقسام رانت جوئی، زمین خواری، پولشویی و... جلوگیری کند، امکان استقلال و حتی تفوق مدار دوم بر مدار اول حتمی است. در این نوع جوامع که اکثراً توسط نخبگان ضد حاکمیت ملی و کمپرادور اداره می گردند، نظام تولید (مدار مولد سرمایه) هر چقدر تکامل نیافته تر و عقب افتاده تر باشد به همان اندازه شرایط برای جدائی و استقلال مدار دوم آماده تر می گردد. فقدان نیروهای طرفدار حاکمیت ملی در دولت و نبود نهادهای قوی دولتی در این جوامع باعث می گردند که فرآیند

اضافی سرمایه مولد می دانست. در جلد چهارم کتاب "سرمایه" مارکس گفت: "هیچ چیزی نمی تواند بی معنی تر از این باشد که سرمایه تجاری {مولفه اصلی سرمایه نامولد} را چه به شکل سرمایه تجاری کالائی و چه به شکل سرمایه تجاری پولی آن به عنوان نوع خاصی از سرمایه صنعتی {مولفه اصلی محور سرمایه مولد} تلقی کنیم" *۶. او حتی تاکید کرد که اگر سرمایه تجاری به طور مستقل رشد یابد تکامل آن با تکامل اقتصادی عام جامعه نسبتی معکوس خواهد داشت *۷. یعنی هر قدر سرمایه داران مالی بیشتر سود برده و به روند انباشت سرمایه خود تشدید بخشند، به همان اندازه بازندگان (اکثریت توده های کار و زحمت) فقیرتر خواهند گشت. همان گونه که از سطور بالا نیز درک می شود، مارکس هرگونه فعالیت نامولد را تحت واژه "سرمایه تجاری" مد نظر داشت. او تنها زمانی فعالیت نامولد را موجه و قابل قبول می داند که در خدمت سرمایه مولد باشد. امروز بحران مالی (سرمایه آفرینی مالی) را که در آمریکا شاهد هستیم، گفته مارکس را تأیید می کند که هر چه مدار دوم (سرمایه نامولد = سرمایه آفرینی مالی) از مدار اول (فعالیت های سرمایه مولد) مستقل تر شود، بیشتر علیه تکامل اقتصادی جامعه عمل می کند، چرا که مدار دوم که می بایست با جلب مشتری و فروش کالای تولید شده در مدار اول و فراهم آوردن اعتبارات، ارز... ساختمان مدار اول را قوی تر و فرآیند تر سازد، خود را از آن مستقل و آزاد می سازد و چون انگلی به تغذیه از آن (مدار اول) می پردازد و بدین ترتیب فرآیند تولید را همان طور که امروزه در تمامی چهار گوشه جهان، به ویژه در کشورهای آمریکا و اروپا و حتی کشورهای پیرامونی (مثل ایران) شاهد هستیم، سنگین و ناتوان می سازد *۸.

در رژیم سرمایه داری که امروز بیش از هر زمانی در گذشته جهانی شده است، گرایش سرمایه داران کلان به کسب سود با قرار گرفتن در مدار دوم در تمام جوامعی که در آنجا مناسبات سرمایه داری تفوق و حاکمیت دارد، وجود دارد. در کشورهای مرکز (مثل انگلستان، هلند، فرانسه، آمریکا و...) که در آنها نظام و مناسبات سرمایه داری در طول پانصد ساله تاریخ سرمایه داری به صورت درون زاء، یارگانیک و خودمختارانه (اتونومیک) برپا گشته و تکامل یافته است، دولت ها به شدت و جدیت با اعمال سیاست های دخالت گرانه دولتی (مثل دوره طولانی حکومت فرانکلین روزولت در سال های

های تولید صنعتی (تبدیل نیروی انسانی و منابع طبیعی به اشیاء و وسایل کالایی) است، می پردازد *۴. به اعتقاد این نگارنده این چرخش در سرگرمی های کلان سرمایه داری (از سرمایه آفرینی مدار مولد به سرمایه آفرینی مدار نامولد) به طور وسیع و گسترده مسئول پایداری رکود (تورم شدید و شدت بیکاری) در جهان و به ویژه در کشورهای مرکز و در راس آن آمریکا است. این چرخش نشان می دهد که چگونه مدار نامولد سرمایه که می بایستی با جلب مشتری و فراهم آوردن اعتبارات، ارز... در خدمت مدار اول قرار گیرد، خود را از آن مستقل می سازد و انگل وار به تغذیه از مدار اول می پردازد و بدین ترتیب فرآیند تولید را سنگین و ناتوان می گرداند. در پرتو این شرایط، روشن است که این چرخش که ناشی از تضادهای درون مناسبات سرمایه داری است، سیاست های اقتصادی دولت ها منجمله خود دولت آمریکا را در مارپیچ های تورم زائی و بیکاری های مزمن محبوس می کند. این وضع در حال حاضر نظام جهانی را بالاخره بعد از نزدیک به سی سال رکود تدریجی با بحران بزرگ مالی که عمدتاً ناشی از سرمایه آفرینی مالی در عصر تشدید جهانی شدن می باشد روبرو ساخته است. چون در بحران کنونی بورژوازی مالی به عنوان دارنده مولفه های مدار نامولد سرمایه، نقش بزرگی در ناتوان ساختن فرآیند تولید در مدار مولد سرمایه و به ویژه در درون خود راس نظام (آمریکا)، ایفاء می کند. لذا در بخش اول این نوشتار به تبیین نظری "دو مدار گردش سرمایه" پرداخته و سپس در بخش دوم چند و چون سرمایه آفرینی مالی را که هسته اصلی بحران فعلی را تشکیل می دهد، مورد بررسی قرار می دهیم.

دو مدار گردش سرمایه

کارل مارکس در نقد اقتصاد سیاسی رایج زمان خود (دوره سرمایه داری صنعتی) در تحلیل و بررسی گردش سرمایه و اخذ ارزش اضافی دو کارکرد متفاوت را از هم تفکیک می کند: "سرمایه در کارکرد خود به منزله سرمایه گردش از کارکرد خود به منزله سرمایه مولد متمایز می شود. این شکل ها دو شکل موجودیت ویژه و متفاوت یک سرمایه را تشکیل می دهد *۵.

مارکس با اینکه موجودیت سرمایه گردش (سرمایه نامولد: مستغلات، بانکداری و...) را در اشکال کالائی و پولی اش لازمه تحقق ارزش اضافی = انباشت می دانست، اما حجم و در صد بالای سود را در سرمایه گردش، مایه کاهش سود و حتی ارزش



۹ - درباره رابطه مدار اول و مدار دوم در کشورهای پیرامونی مثل ایران ، مصر ، نیجریه ، فیلیپین ، مکزیک و... رجوع کنید به : هریشمن ، آلبرت ، " اعتراف های یک مخالف " ، (در پیشگامان توسعه) ، از انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتاب های علوم انسانی ، تهران ، ۱۳۸۶ .

- ویلیامز ، همانجا (در پی نویس شماره ۸)

- هاروی ، همانجا (در پی نویس شماره ۴)

- یزدانی ، فردین ، " بررسی کارایی سازوکار بازار مسکن در مناطق شهری ایران " ، از انتشارات سازمان ملی زمین و مسکن ، تهران ، ۱۳۸۱ و

"- برنامه موجود فقط برای نصف تهران است " ، (گفتگو با پیروز حناچی) ، روزنامه " اعتماد " ، سال ششم ، شماره ۱۵۹۹ ، شش بهمن ۱۳۸۶ .



پنجمین گردهمایی مرکزی در تظاهرات روزهای دوشنبه در آلمان

اعتراضات و تجمعات موسوم به تظاهرات دوشنبه در آلمان ، روز هشتم نوامبر پنجمین گردهمایی سراسری سالانه خود را در پایتخت این کشور ، برلین ، در محیطی صمیمانه ، با روحیه ای مبارزه جویانه و در عین حال بدون درگیری ، با شرکت بیش از پنج هزار نفر برگزار کرد .

هدف این تظاهرات به طور عام علیه محدودیتهای رفاهی ، بهداشتی و اجتماعی و مشخصاً علیه قانون هارتز ۴ بود که به طور مستمر و پیگیر از طرف دولت امپریالیستی آلمان بر ضد منافع کارگران و زحمت کشان ، اجرا می گردد .

شاید بی مورد نباشد یادآوری کنیم که در چند سال اخیر و با هجوم سرمایه های نئولیبرالی به حقوق کارگران و زحمت کشان و پایان دادن به دولت رفاه که بعد از جنگ جهانی دوم و در مبارزه برای پیش بردن ضدیت با

انتشارات مانتلی ریویو ، ۲۰۰۸ ، صفحات ۲۴ - ۱۷ .

۲ - " پنج انحصار بزرگ " عبارتند از : ۱ - کنترل تکنولوژی های جدید ، ۲ - کنترل منابع طبیعی ، ۳ - کنترل گردش سرمایه مالی ، ۴ - کنترل ارتباطات و اطلاعات و ۵ - کنترل سلاحهای کشتار جمعی ، برای اطلاعات بیشتر درباره پنج انحصار بزرگ رجوع کنید به : امین ، سمیر ، " سرمایه داری سیاست و بی نظمی جهانی " ، لندن ، انتشارات زد ، ۲۰۰۴ .

۳ - تقسیم بورژوازی به جناح های مختلف با خواسته های گوناگون از لحاظ نظری و تاریخی عموماً رایج و مورد پذیرش بوده است . برای نمونه مارکس در اثر تاریخی خود " هیجدهم برومر لئوی بناپارت ، ۱۸۵۲ " ، در کالبد شکافی بورژوازی فرانسه در همان اوان شکلگیری و تکامل اش صحبت از بورژوازی صاحبان املاک عمده (موسوم به " لژیتمیست ها ") و بورژوازی اشرافیت مالی و بورژوازی صنایع بزرگ می کند (رجوع کنید به : مارکس ، کارل ، " هیجدهم برومر لئوی بناپارت " ترجمه باقر پرهام ، نشر مرکز ۱۳۶۸ ، صفحه ۲۴) . همانطور لنین در کتاب معروف خود " امپریالیسم ، آخرین مرحله سرمایه داری " برآمدن بورژوازی مالی را زمینه ساز وارد شدن سرمایه به مرحله امپریالیسم دانست . امروز بخش بندی بورژوازی به جناح های گوناگون ، نفتی ، صنعتی ، مالی ، نظامی و... در کشورهای توسعه یافته سرمایه داری و کشورهای توسعه نیافته پیرامونی برای همگان امری پذیرفته شده و در گفتمان های روزمره به صفحات نشریات گروهی و رسانه های دستجمعی نیز راه یافته است .

۴ - هاروی ، دیوید ، " عدالت اجتماعی و شهر " ، ترجمه فرخ حسامیان ، محمد رضا حایری و بهروز منادی زاده ، تهران ، شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری ۱۳۶۷ ، صفحه ۹۲ .

۵ - مارکس ، کارل ، " سرمایه " ترجمه ایرج اسکندری ، انتشارات فردوس ، جلد چهارم ، ۱۳۶۸ ، صفحه ۵۲۹۱ .

۶ - همانجا ، صفحه ۶۸۹۱ .

۷ - همانجا ، صفحه ۱۹۱ .

۸ - برای توضیحات بیشتر برای نمونه ، رجوع کنید به : ویلیامز ، پیتر ، " مالکیت و دگر دینی ها در بازارهای مسکن و مستغلات " ، نیویورک ۲۰۰۳ و اطهاری ، کمال ، " بورژوازی مستغلات : مدار نامولد سرمایه " ، در مجله " چشم انداز ایران " ، شماره ۴۷ (دی و بهمن ۱۳۸۶) ، صفحات ۴۲ - ۳۸ .

تولید به شدت ناتوان و سنگین گردد . این پروسه بالاخره جامعه را به سوی رکود و بحران مالی هولناکی از تورم زائی دائمی و بیکاری روز افزون می برد . در پرتو این شرایط اقتصادی ، در کشورهای پیرامونی مثل ایران ، نیجریه ، مصر و... که در آنها بازار دیگر دارائی ها (مانند اوراق بهادار) محدود و پر از خطر است ، نرخ ارز به طور مصنوعی پائین رفته و نرخ تورم افزایش می یابد . مضافاً ، رشد شهرنشینی در این کشورها که عمدتاً منبعث از کُنده شدن دهقانان از روستاها و پرتاب آنها به شهرهاست ، از یک سو و رشد پر شتاب و سرسام آور جمعیت از سوی دیگر باعث می گردند که نیاز مصرفی مردم به زمین و مسکن به طور فزاینده افزایش یابد . در جریان این فعل و انفعالات ، در صد هزینه های معاملاتی که برای بورژوازی مولد (مدار اول) بسیار بالا بوده ، افزایش می یابد و حداقل بخشی از آن را به سوی سرمایه آفرینی مالی (بهویژه مستغلات) در جهت تولید ارزش دارائی کشیده و لاجرم به درون مدار دوم (مدار نامولد سرمایه) جذب می کند . البته در جذب بخشی از بورژوازی مولد به مدار دوم (بهویژه مستغلات) نباید نقش مهم دولت های بوروکراتیک و کمپرادور را نادیده گرفت . در کشورهای پیرامونی نفت و گاز طبیعی که مثل آب ارزان عموماً در خدمت کمپانی های فراملی انرژی کشورهای مرکز قرار می گیرند ، دولت های آن کشورها به خاطر انحصار بوروکراتیک بر درآمد آن منابع احتیاجی به تشویق بورژوازی مولد به تولید (برای اخذ مالیات) ندارند . تحت این شرایط بورژوازی مستغلات (که بخش قابل توجهی از مدار نامولد سرمایه را شامل می شود) می تواند علم استقلال خود را در برابر بورژوازی مولد (مدار اول) بلند کند * . آنچه که جالب و شایان توجه است اینست که در حال حاضر تقریباً همه کشورهای پیشرفته مرکز (که در آنها بورژوازی نامولد منجمله مستغلات قرار بود در نهایت در خدمت بورژوازی مولد قرار بگیرد) نیز با بحران مالی قابل ملاحظه ای روبرو شده اند . در اینجا به چند و چون این بحران مالی که در راس نظام پدید آمده و به زودی به چهارگوشه جهان سرایت خواهد کرد ، می پردازیم .

ادامه دارد

پی نویسه های توضیحی

- درباره ابعاد گوناگون این توهم ها در سال های ۱۹۷۳ - ۱۹۴۹ ، رجوع کنید به : امین ، سمیر ، " جهانی که آرزو می کنیم : اهداف انقلابی در قرن بیست و یکم : نیویورک ،



اعلام کرده که رقمی ساخته‌گی است. زیرا انستیتوی تحقیقات اقتصادی آلمان این رقم را ۱۸,۳٪ ذکر کرده است.

با توجه به شرایط اجتماعی فوق، دولت در سال ۲۰۰۷، ۳۶,۹ میلیارد دلار برای خرید اسلحه پرداخته و ۱۳,۳۹ میلیارد دلار جهت تجهیز ارتش خرج کرده که نسبت به سال ۲۰۰۶، ۶٪ افزایش داشته که اگر سهم مخارج آلمان به ناتو را به آنها اضافه کنیم در سال ۲۰۰۷، بیش از ۵۰ میلیارد دلار دولت صرف مسائل نظامی کرده است.

جالب تر اینکه با بروز بحران در نظام پرداختهای بانکی، و شروع ورشکسته شدن بانکها، دولت آلمان بدون کوچکترین تاملی، بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار از مالیاتهای مردم را به کیسه‌ی گشاد و پرنشندی بانکها قرار است بریزد تا شرکتهای بزرگ چند ملیتی و صاحبان اصلی بانکهای آلمان آن را نوش جان کرده و از بحران درآیند!! باید انتظار داشت که با شروع رکود اقتصادی در آلمان وضعیت معیشتی کارگران و زحمت‌کشان بازم وخیم‌تر گردد. کنفرانسهای اروپائی، اروپائی - آمریکائی و جهانی توسط دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری نشان می‌دهد که فائق آمدن بر رکود کنونی به سادگی ممکن نیست و وقت آن است که طبقه‌ی کارگر جهان برای روبیدن نظام سرمایه‌داری، هرچه متحدتر و متشکلاتر بپاخیزد.

۲۰۰۸/۱۱/۹



بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

ساله بود. کمی بعد از ساعت ۱۲، تظاهر کنندگان در صف هائی منظم و هر گروه با پرچم، شعار و موزیک خود به طرف دروازه‌ی براندن‌بورگر تور حرکت کردند. در تمام مسیر، تماچیان و توریستها با شیوه های متنوع به تشویق و ابراز احساسات نسبت به تظاهر کنندگان، می‌پرداختند.

ساعت ۱۴ با رسیدن صف ها به محل، سخنرانیها شروع شد. یکی از سخنرانان که ۱۷۵۰۰۰ امضا نیز جهت ممنوع کردن حزب نئونازی آلمان جمع آوری کرده بود، اظهار تاسف می‌کرد که امروزه مبارزه ضد یهودیت نازیها، به مبارزه ضد اسلام تبدیل شده است.

سخنران دیگری هشدار داد که پلیس دارد از تظاهرات عکس برداری می‌کند.

مونیکا گرتنر معاون رهبری حزب مارکسیست - لنینیست آلمان، در سخنرانی خود اظهار داشت: ام. ال. پ. د. از بدو شروع تظاهرات روزهای دوشنبه پیوسته با این تظاهرات همراه بوده و همیشه بخش مهم و انقلابی آنرا تشکیل داده است. به همین دلیل از طرف نیروهای ضد تظاهرات دوشنبه به آن " شبح این حرکت" لقب داده شده است و ادامه داد، ما شرایط نابرابر را تحمل نخواهیم کرد. و گفت پایه های مادی برای استقرار سوسیالیسم در آلمان آماده است و تظاهرات دوشنبه یکی از دلایل آن و در عین حال تمرین استقرار دموکراسی ست. کار آرام وبا حوصله و استفاده از تجربه ضروریست.

این تظاهرات که در بیشتر از ۱۰۰ شهر در آلمان، دو شنبه هر هفته برگزار می‌گردد، در حالی صورت می‌گیرد که در آلمان در حدود ۵.۶ میلیون نفر با حقوق بخور و نمیر زندگی می‌کنند. آمار رسمی بیکاری تنها رقم ۵.۳ میلیون را نشان می‌دهد که اگر شغل‌های کاذب و بیکاران معرفی نشده را که به ۲.۲ میلیون می‌رسد در نظر بگیریم و به علاوه حدود ۲.۳ میلیون شغل اجباری ۱ نورو در ساعت را به آنها اضافه کنیم، خواهیم دید ۱۵,۴ میلیون خانواده در این کشور در فقر شدید به سر می‌برند. با توجه به اینکه ۷.۳ میلیون بازنشسته که اجبارا با حداقل حقوق ممکن در شرایطی سخت زندگی می‌کنند و ۲.۲ میلیون کودک در این کشور، حتی از حداقل امکانات اجتماعی برخوردار نیستند اضافه کنیم وضعیت ناهنجار کارگران و زحمت کشان را می‌توانیم درک کنیم. جالب اینکه دولت آلمان آمار فقر را ۱۳٪

آزادی بخش در سراسر جهان تعبیه شده بود، این هجوم جدید اوج خود را در ارائه قانون هارتز ۴ به مجلس آلمان، بروز داد.

این قانون ارتجاعی علیه بی کاران که روز به روز بر تعداد آنها اضافه می‌شد، توسط مدافعان نظام پوسیده سرمایه‌داری به میان کشیده شد. طبق آن کسانی که به مدت یک سال بی کار مانده و از حقوق بی‌کاری استفاده کرده بودند باید بی درنگ یا کار پیدا کنند و یا در صورت عدم یافتن کار هر نوع کاری که به آنها داده شود باید بپذیرند و تازه با گرفتن یک نورو در ساعت!! و اگر نپذیرند باید از کیسه خود بخورند.

بدین ترتیب نه تنها امکانات استفاده از آموزش رایگان از بین رفت و دانش‌جویان می‌بایستی برای ورود به دانشگاه شهریه می‌پرداختند، بلکه امکانات پزشکی و معالجه نظیر داروی مجانی، استفاده از فیزیوتراپی و ماساژ و برق‌گزاری روی برخی از اندامهای مریض و غیره از بین رفت، مضافا بر این‌که دیگر انسانها نمی‌توانستند در جست و جوی کار مناسب خود باشند و اجبارا باید با یک نورو در ساعت هرکاری که به آنها پیشنهاد می‌شد، می‌پذیرفتند!

تظاهرات در ساعت ۱۱ صبح در میدان الکساندرا با شرکت هزاران نفر از معترضین که از اتحادیه‌های مختلف کارگری از جمله ای.گ.متال، وردی، گ.ا.و.، و نمایندگان از کارخانجات مختلف مانند فولکس واگن، زیمنس، مرسدس بنزو بسیاری دیگر و با شرکت تعداد زیادی از تشکلهای آلمانی و خارجی با پرچمها و پلاکاردهای و شعارهای بسیار متفاوت و با تریبون آزاد برای سخنرانی شروع شد.

در این میان شرکت و همکاری و سازماندهی حزب مارکسیست - لنینیست آلمان (ام.ال.پ.د.) به‌طور فعالی محسوس بود. می‌توان گفت که این حزب سازمان ده اصلی این جریان اعتراضی بود. سازمان زنان حزب (به نام کوراژ و سازمان جوانان آن (به نام ربل) نیز در این تظاهرات شرکت فعال داشتند. همبستگی بین المللی نیز یکی دیگر از ویژه گیهای این تظاهرات بود. سازمانهای خارجی با پرچمها، شعار ها و موزیک خود، گرمی بخش تظاهرات بودند.

در تریبون آزاد برای سخنرانی، نمایندگان، فعالین و تعدادی از قربانیان سیاستهای دولت آلمان از شهرهای مختلف و از رشته های متفاوت صنعتی، هر کدام جنبه‌ای از وجوه سیاستهای ضد کارگری دولت را افشا کردند. جوان‌ترین سخنران ۸ ساله و مسن‌ترین ۸۰



به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!

<http://www.ranjbaran.org/>

از سایت زبان های خارجی (انگلیسی - آلمانی) حزب رنجبران ایران دیدن کنید!

از سایت تلویزیون آزمایشی رنجبران دیدن کنید و برنامه های اینترنتی آن را مشاهده کنید!

http://www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline/

http://www.ranjbaran.org/01_english

<http://teleranjbaran.wordpress.com>

<http://www.ayenehrooz.de/>

<http://www.karegari.com>



نقدی بر چالشهای گذشته و بررسی چالشگران کنونی ضد نظام جهانی سرمایه!

بهرتر با چشم انداز سوسیالیستی در قرن حاضر ارزیابی می‌کند.

دست آوردها و محدودیت های تاریخی سه انترناسیونال

مارکسیست های انترناسیونال اول و دوم، که عمدتاً دارای دیدگاه " کارگر گرائی " و اروپا مداری بودند، با ایدئولوژی مسلط زمان (علم اقتصاد سیاسی سرمایه داری) روی یک امر موافقت داشتند . آنها معتقد بودند که هر جامعه در جهان برای اینکه به سوسیالیسم برسد حتماً باید از مرحله رشد سرمایه داری عبور کند . اندیشه اینکه توسعه

دست یافته و سپس بر اساس درس آموزی ها و تجربه اندوزی از آن چالشهای گذشته ، دست به ایجاد استراتژیهای مبارزاتی جدید در مصاف با نظام جهانی سرمایه در قرن بیست و یکم زند .

با اینکه نگارنده ضرورتاً تمام جمعبندها و نتیجه گیری های این نویسندگان فعال چپ موافقت ندارد ، ولی به طور کلی تحلیل ها و شیوه های برخورد آنها به مسائل بزرگی که امروز جنبش جهانی کمونیستی با آنها روبرو است را قدمی مهم در پیشرفت امر مبارزه علیه نظام جهانی سرمایه و ایجاد شرایط ذهنی و عینی برای باز سازی دنیای

این نوشتار بر اساس منابعی که نگارنده در باره فوروم اجتماع جهانی ، فوروم جهان سوم و کنفرانس باماکو جمع آوری کرده است، تنظیم و تهیه گشته است. هدف از تهیه این نوشتار آشنا ساختن رفقا و خوانندگان نشریه "رنجبر" با اندیشه ها و برخوردهای بخش قابل توجهی از چپهای متمایل به مارکسیسم جهان است که در عرض سی سال گذشته بعد از تحقیقات و مناظرات فراوان به جمع بندی و نتیجه گیری هایی در مورد دستاوردها و محدودیتهای تاریخی سه انترناسیونال (۱۹۴۲-۱۸۶۲) و سه چالشگر عصر جنگ سرد (۱۹۹۱-۱۹۴۷)

دو ادعائی که به مثابه مشت نمونه خرواراند!

منصور حکمت درست می‌گوید. اما، حال ببینیم در صد سال اخیر کدام اظهار نظرها درست و طبقاتی و کدام اظهار نظر تخیلی و مافوق طبقاتی است؟

حدوداً ۷۱ سال پیش، نیروهای کمونیست مقوله آزادی را به پیروی از تئوری کمونیسم انقلابی این گونه تحلیل کرده‌اند:

در نشریه "ستاره سرخ" ارگان مرکزی فرقه کمونیست ایران - ۱۳۰۸ - ۱۳۱۰ می‌خوانیم :

تصور نمی‌کنم در تاریخ صدساله اخیر از انقلاب مشروطیت تا به امروز، هیچ حزب سیاسی خواست آزادی بی قید و شرط و نامحدود بیان و آزادیهای بی قید و شرط و نامحدود سیاسی را مطرح کرده باشد. وقتی ما این را مطرح کردیم خیلی کفرآمیز تلقی می‌شد. چون آن موقع فرمول انقلابی چپ رادیکال این بود: آزادی برای خلق، سرکوب برای ضدخلق". (به نقل از نشریه "یک دنیای بهتر شماره ۷۲ - ص ۱۲)

اینها معرف ایده نولوژی کدام

(طبقه‌اند؟)

ادعای اول : منصور حکمت طی مصاحبه‌ای با رادیو انترناسیونال - استکهلم، در ۱۲ ژوئن ۱۹۹۸ در رابطه با "آزادی بیان" گفت :

"۲۰ سال پیش فکر می‌کنم اولین جریان و حزب سیاسی که مقوله آزادی بدون قید و شرط بیان و آزادیهای بی قید و شرط سیاسی را در برنامه‌اش گنجانده و در جامعه ایران مطرح کرد "اتحاد مبارزان کمونیست" بود.

دیدگاه : بحران مالی نظام جهانی سرمایه!

۱ : بحران غذا ، ۲ - بحران مالی ، ۳ - بحران بی اعتباری (بحران رهبری) قدر قدرتی راس نظام (امپریالیسم آمریکا) و ۴ - بحران عبور از جهان تک قطبی (یک مرکزی) و ورود به جهان چند قطبی . در شماره‌های پیشین "رنجبر"، به پیشینه و ابعاد کنونی بحران غذا پرداختیم . در این شماره چگونگی و اهمیت بحران مالی را که مهمترین بحران نظام محسوب می‌شود ، مورد بررسی قرار می‌دهیم . در شماره

است ، عموماً بحران را بوده و همیشه در تاریخ تکامل خود با ایجاد بحران های واقعی ، خیالی و تصنعی به بقا و حرکت زانو وار خود ادامه داده است . بررسی همه جانبه این نظام و عملکردهای آن در گستره های اقتصادی ، سیاسی - نظامی و ... به خوبی نشان می‌دهد که این نظام در حال حاضر با چهار بحران بزرگ و اصلی دست و پنجه نرم می‌کند . این چهار بحران عبارتند از

بحران مالی (، سرمایه آفرینی مالی) ، که امروز دامنگیر نظام جهانی گشته و می‌رود که راس نظام (آمریکا) و نتیجتاً جهان را به سوی یک رکود و کساد بزرگ و بی سابقه سوق دهد ، تنها بحرانی نیست که نظام با آن روبرو است . این نظام که جهانی است و از پروسه جهانی‌تر شدن سرمایه در آن (نئولیبرالیسم) سی و اندی سال گذشته

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غرّفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org